

مرآت مدارى

MIRAT-I-MADARI

by

Abdur Rahman Chishti

Folios	:	52
Subject	:	Biography
Illustrated/Illuminated	:	-
Script	:	Taliq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	18th century
Condition	:	Good
HL No. 205	:	Cat No. 677

Life of Shah Madar, one of the most popular saints of India.

Beginning:

الحمد لله الذى خلق الاشياء وهو عينها يعنى شكر ميگويم من آن پروردگار عالميان

را الخ

The author, who has been already mentioned, see No.676 in this catalogue, gives us to understand in the preface that, very early in his life, he began a search for some account of Shaykh Badi'-un-Din, generally known as Shah Madar, and although he consulted several historical and biographical works as well as the Malfuzat of the Shaykhs of different places, he found nothing. At last, on his journey to Ajmir, A.H. 1053 = A.D. 1643, he chanced upon a history of the saint, written by his principal *Khalifah*, Qadi Mahmud (not Muhammad, as wrongly given in Riue) Kanturi, and entitled *Iman-i-Mahmudi* ایمان محمودی. This work, says the author, contained a detailed and true account of Shah Madar, and was based on the writer's personal knowledge of the saint, and on discourses which he had directly heard from him. From this work, and from the *Lata'if-i-Ashrafi* of Sayyid Ashraf Simnani, an intimate friend of Shah Madar, he compiled the present work, with some additional accounts derived from trustworthy sources. He then proceeds to say that, at the request of Shaykh Aman Ullah of Sandilah, he visited the tomb of Shah Madar in Makanpur (Thornton's Mukunpoor, district of Kanpur), on Thursday, 25 Dulqad, A.H. 1064 = A.D. 1653, and wrote this work close to the shrine.

NIKAT J. MADARI

136

205

P.L.

Y. O ✓

C. 677

P. No 3891

حق حق حق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق للاسماء وهو معنا يعني
ملككم يسكنون من آن هر دو در کار عالمیان که خلقت
جميع اسما عینی مظهر اوست ع میرسد فی ترائه
از هر سو نا نغمه لا اله الا هو که بچنان دل مبین
جز دوست ا هر چه بینی بدانکه مظهر اوست ا
و صلوات نا علی خیر خلق محمد وآله و اهلها به این
بعده عرض میداد که ترین نیازمندان صادق

الافغان

۲
الاعتقاد درگاه ارباب هدایت و ولایت حمیر الفیض
عبد الرحمن حبیبی چندی این عاصی از ابتدای سکون جوانی
احوال و مقامات و حرب و نسب و منش و سلسله حضرت
قدوة الطریقت و برهان الحقیقت کاشف الرار و احدیت
و وحدت و رموز دان مقام خاص احدیت و ربی جمیع
رجال الله و پیروی بی باکان درگاه اله و رطله درد
کسان یار ارار **شیخ برج الدین الملک بن مرقس**
می بود و احوال آنحضرت اکثر مردم اهل زمانه بطریق مختلف
نقل میکردند بنا بر آن نامه تدبیر در تفحص و تجسس این معجزه
بسیاری از کتب تاریخ و کبر و ملفوظات بزرگان هر دیار
و تصانیف ارباب تحقیق معالفا نمود و لیکر یک حقیقت
حاصل نمیداد آخر بعد از جست و جوی تمام رساله ایمانی
محمودی نام تصنیف قدوة العارفين حضرت **قادر محمد**

کنوری قدس سره که بزرگترین خلفای حضرت **شاه مدار**
 بعد در سنه یک هزار و پنجاه و سه هجری وقت رفتی حضرت
 اجمیر در رتبه اول بمطالعود که قاضی مسارایه از خفایت
 اضلاع و اعتقالات تمام احوالات حضرت **شاه مدار قدس سره**
 از ابتدای آنها آنچه از زبان وصیت بیان آنحضرت
 شنیده و حکیم خود دیده بودیم را مفصل با ترتیب در رساله
 مذکور مندرج ساخته است و بعضی مقدمات غوث ^{الوقت} حضرت
 میرسید انزوف جهانگیر بمنای قدس سره که معاصر و محرم ابرار
 حضرت **شاه مدار** بودند نیز در کتاب لطایف انزوف فرموده است
 و چندی از مقامات و احوالات آنحضرت که بنقل متواتر
 و معتبر خود از زبان بعضی بزرگان صاحب دینت و اهل
 شنیده و مکرر تحقیق نموده میخواست که تیرگانه و نیمین بحجت
 منفا حضرت خود تمام احوال آنحضرت و مجمعی از ذکر خلفای

و مریدان صاحب راز آن حضرت درین مجموعه که **مراتب هدایت**
 نام نهاده اند از قرار واقع انتخاب نموده مفصل مندرج سازد
 و بعضی تعلیمات مناسب و معتبر که در کتب دیگر منظور آمده است
 نیز بنویسد اما چون بعضی احوال آن حضرت خلاف رسم اهل عالم بود
 بنابر این صبر است نمی رسد که این را انقلبت نه تیر ملامت
 از باب ظاهر سازد از آن جهت چند سال درین متن توقف
 افتاد و مورد توجه امداد از باطن آن حضرت طلب می نمود از آنجا
 حسنه درین ایام بموجب درخواست و کوشش جامع فضایل
 هوری و معنوی حقایق و معارف آگاه سلخ امانی است
 ساکنه قصبه سندیله و در نجفیه تبارخ بیست و پنجم ماه ذیقعد
 در سنه یک هزار و شصت و چهارم هجری از کمال نیازمندی
 بنیت اجازت اینمعه خوف در قصبه میسر که مکنون رسیده بر
 زیارت مرقده حضرت **شاه ولی** قدس سره منرف گردید و ب

جمعه در آستانه فایض الانوار بریده انواع نعمتها بخششها
 از منتهای روحانیت پاک آنحضرت حاصل نموده چون وقت
 رحلت بود در باب جمیع نعمتی این رساله نیز در خواست کرد
 آنحضرت از کمال ذره پروری و مهمی اجازت فرمود
 مبارک است در هر جا که خلاف نما خواهم بود منی از قدر و رده
 ترا آگاه خواهم ساخت بخاطر جمیع قلم بدست گیر که ترا برکات
 بسیار حاصل ظهور پس بحکم باطنی حضرت **شاه**
 قدس سره رساله **مداری** نوشته می شود حضرت **فی**
 از کمال و خطا نگاه دارد بکرمت انبیر و آل الامجاد
 آدم برتر مقصود صاحب رساله **ایمان محمدی** می نویسد که بعد از
 حضرت **شاه** قدس سره از اولاد پاک نهاد انبیای نبی
 اسرائیل علیه السلام مبعود و پیر عالم قدر آنحضرت **ابوالاسحاق**
 شاهرخ دالت که وطنی او در ملک سام واقع شده بعد از آن

۳۷
ولایت را اکثر ارباب سیر بهایت روی زمین میکنند جمیع
و کله و غله تا که در تمام ربع مسکون متفرق هستند آنکه در
ولایت مام پیدا میشوند و بواسطی در غایت اعتدال است
قوت خواست که آن نور سید ولایت را در آن سرزمین
از نسل نیک نهاد و انبیای کرام بوجود آورد و **ابوالاسحاق**
سامی مذکور در مکتب حضرت **موسی** صلوات **الله** علیه السلام
و از فرزندان صحیح النسب **دارون** علیه السلام بوده است
چندین در نهایت صلاح و تقوی و حق پرستی اوقات متصرف
میشد و هر فرزندی که از اهل خانه او متولد میشد و طفولیت
بجایم بقا میبرد امید ازین تہیت نهایت مغنوم و متفکر میشد
و اکثر سببهای تبرک بحبت زیارت حضرت **موسی** و **دارون**
صلوات **الله** علیهم می رفت و در فوارت اولاد نیک نهاد
مینمود از اتفاقات حسنه بعد از مدت مدید حضرت **موسی**

علیه السلام را در خواب دید آنحضرت از راه کم بخس
 فرمود که **ابوالاسحاق** خاطر جمع دار حضرت **حق سبحانی**
 ترا بری بدیع عطا خواهد کرد که تفرق ولایت منی از وظایف
 فی اهر لبی بعد از چند مرت در وقت سحر
شاه مدار قدسی که بمثل آفتاب جهان تاب منور است
 و تمام خانه از نور ولایت معنوی او منور گردید و آنحضرت را
 موعوم باسم بدیع الدین موعود پس بیاید و انت که نام صبا
 آنحضرت **بدیع الدین است** و **شاه مدار** لقب آنحضرت است
 صبا نجمی که خود مذکور خلفه افتاد و آنحضرت را **قطب المدار**
 از آن گویند که او در زمانه **قطب المدار** مبعود است
 بحر المعانی و اکثر کتب صوفیه اهل صفا مینویسد که **قطب المدار**
 چند نام دارد قطب الافطاب و قطب الارشاد و قطب
 و قطب کبری و قطب اکبر همانی شخصی واحد را گویند

و در خط باطن او را عید است نیز گویند که او مظهر اسم ذات
و جمیع اقطاب و او تاد و ابدال و غیره نامی رجال **الله** متعبد
قطب مدار می نمایند و او در هر زمانه یکایمی باشد و بی همتا و
نه در هر عالم علوی و سفلی را وصف میجو اسطر **موسی**
یه سیر **قال النبی علیه السلام قلنا و انما**
کانشیا ربی اسرائیل استهادی در باب اوست
پس آنرا رسانندی و تان ولایت مولوی در خود
ساز **حضرت** **مدار** ظاهر شدن گرفت و این
نزدیک صوفیه اهل صفا مقرر است که در هر ولایت
یک بنی انزلی بخشد چنانچه در کتاب
لطایف **انزلی** مفصل ذکر کرده است که **حضرت سلج**
نجم الدین کبری را هم در وقت خود ولایت **مولوی**
یوه **صلوات الله علیه** فرضی پدرو **قطب مدار** اوضاع

و اطوار بسندیده اورا مشاهده نموده از غایت شادی متحیر و
الشعید من سعد فی بطن اُمّه ضرر در شان دوست
 چون آنحضرت پس شعور صوری رسید اورا بهیسی استاذ کثرت
 و طریقت آنقوم صدیقه شامی بردند که تمام کتاب تورات و انجیل
 و دیگر کتب آسمانی حفظ داشت و بران عامل بود و بسیار خارق
 عادت از وی ظاهر می شد صانع هیچ گمانی در ولایت
 شام از صدیقه شامی فوقت نداشت پس بدین جمال
 ولایت حضرت **شاه مدار** مخطوطات و آنحضرت را
 بفروندی معنوی قبول نمود از کوشش تمام بتربیت آنحضرت
 مشغول شد چون آنحضرت را جلاله علم لدنی دریا چنانسی
 متکلم بود در چند سال تورات و انجیل و دیگر کتب آسمانی
 یاد گرفت و بران عامل گردید و **علم ربمیا و ربمیا و ربمیا**
و کیمیا نیز از صدیقه شامی استاد اخذ نمود حاصل نمود و در

علوم مذکور تقریفاً از قرار واقع بهم رسیده و شهرت کمالی
در اکثر ولایات سام ساج گشته چنانکه در کتاب لطایف
افرنی نیز می آرد که در آن وقت علم رمیاء و سمیاء و غیره مثل
دیگری از این طایفه کمتر میدادند پس بعد از آن
ایم بمفاصله چند ماه پدر و مادر آنحضرت رخصت نموده بمقتضای
بلایت فراق آنها انشراح فرمودند که از ولایت سام برآید پس
استاد فقه مدینه را مرصعه لوال غم که از این علوم که اهل متوطیه
بجز تعلیم کرده اند تفوق محو در بسیار دست دارند اما از اهل
ذات پاک حضرت **حق سبحان** چیزی برضه ظاهر نمیکند
و در تورات و انجیل شما خود ما را تعلیم نموده اند که بعد از موسی و
صه لواء **علیه السلام** یافتند دایه حضرت الوارثه الذوالسید
احمد میسر خواهد شد آن **احمد** گویا است چون استادش در
حقانیه بجه گفت که از این عالم **احمد** کنز است اما متبانی او در

مکه و مدینه هستند و مراد از **احمد** ذات بابر گاه **محمد مصطفی**
 صلی الله علیه و سلم که در قرآن مجید از مقوله حضرت **عیسی**
 علیه السلام در ردیفه که **یا فی من بعدی ائمه**
احمد یعنی گفت خلیه اسلام که می آید بعد از رسول که نام او
احمد است حضرت **ساده** را طلب **حق** در اختیار
 خایه بکشد و قرار و آرام از وی برفت اما یکی و اسباب
 دنیوی که در تصرف او بود همه را یکبار که بر هم ساخته بقوه تمکول
 و تجربه از وظیفه انتقال فرموده بود از محنت بسیار مسافت راه
 بهر قسم طی کرده در حضرت **مکه** موعظه رسید از غایت لوق
 در چند مدت قرآن مجید و احادیث نبوی علیه السلام قرائت
 بود از آن بعضی کتب تصانیف مجتهدان مذاهب امام **ابو حنیفه**
 و امام **شافعی** رحمة الله علیهم و غیره نیز بخواند اما چون ابواب
 فیض **الی** بر خاطر مبارک کس کوه نمیدارد اراده نموده که از

اقوال مختلفه دست کشیده معاودت بی نبی تمام نمایم
چون سعید از لاجه حضرت **حق طلب وصال** بلا واسطه غیر از خود
هدایت بخسید چنانچه در طواف **کعبه** معظّمه ندای غیب در
گوشه رسید که اگر طالب **حق** هستی پس زود بر سر رفته
محمد مصطفی صلوٰة الله علیه در مدینه برو که رسول بر حق
و نادی و طلبی راه و قول **حق** اوست در دطلب تراود و
خواهد کرد حضرت **ساده دار** از سنی مزه جدید حیات یافت
و از لوق تمام خرامان بجانب حضرت مدینه روانه گردید چون
بطرف آستانه بوسه روضه مطهر حضرت رسالت و نباهت
علیه و سلم مراف گردید از ایندرون روضه پاک آواز برآید
السلام علیک یا **میراج الدین قطب المدار** میک آمد از آن
رقو محطاب خوف فایضا خواهر کرد و چون قلم در بنی رسید این
بیت بخاطر گذشت **ع** که چون آمد از لطف کردگار **از میراج الدین**

سید قطب المارانی پس اورا محبت تمام بروحانیت پاک
 حضرت مصطفی صلوٰۃ اللہ علیہ السلام پیدا اسلام و در ریاض
 و مجاہدات صوفی زار و نزار سخت بعد از صفای طبع
 اورا حضور تمام بروحانیت حضرت رسالت بنامه میر کرد
 آنحضرت از کمال سحر و کرم عجب دست قطب المارانی را
 حق پرست خود گرفته تلقین اسلام حقیقی فرمود و در آن وقت
 روحانیت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه حاضر فرمود پس ویرا
 بعالم مرتضی سپرده فرمود که ای جوان طالب حق تامل است
 ای را بجای فرزندان خوف تربیت نموده بمطلوب برسان که ای
 جوان نزدیک حق سبحاننا بنامت عزیز است و قطب المارانی
 وقت خواهر را پس سید ملاحب اکمل آنحضرت فرلا
 بحر تفسیر علی کرم الله وجهه نموده برزق پاک وی در خفا انز
 رفت در آستانه منبر که را صفت میکشید و افواج تروین از او جا
 زیت

پاک حضرت **مرتضوی کرم الله وجهه** بطریق صراط المستقیم
حی یافت و از سبب و سبیل دینی **محمدی صلی الله علیه و آله** می یافت
حق الهی بهر مند کردید و جمیع مقامات صوفیه تا بهیه طغیانی
صوفیه حاصل که آن زمان **امده الله الخالد کرم الله وجهه** و همه او را
بفرزند رسیده صوفیه که وراثت ولایت مطلق **محمد بن**
بنی حسن و مکرری نام داشت در عالم ظاهر بوی آتش گرفتار
و از کمال مقام فرمود که **قطب المذاهب الدینی** را چنین است
حضرت رسالت نبیاه **صلی الله علیه و آله** و سلم تربیت نموده مقامات
حایا رسانیده بفرزندی قبول کرده ام تا این مرتبه رسیده
جمیع کتب اسماء از راه نفیقت بانی جوان را بسته و زکار
تا تعلیم بکنید پس در زمان **محمدی رضی الله عنه**
از کمال الطاف و **ساده مدار** را در گوشتهای جبال برده در چند
صورت از کتب صحیف اسماء تعلیم فرمود اول جماعت

که برانیای اولاد میر کرم علیه السلام نازل شده اند
 یغفران و توریت و انجیل و زبور با ترتیب مندرج
 تعلیم کرد و بعد از آن چهار کتاب که بر مقتدای و پیروای
 قوم بنیست نزول یافته بود تعلیم فرمود نام آن کتابها
 اینست را کوری و جاجرمی و ستاری و الیاد
 بعده چهار کتاب که بر ملائک مقرب در کاسی نازل
 گشته بود آنرا نیز تعلیم نمود نام آن کتب اینست حرارت
 و عینی الرب و سرماجن و منظر الف از علوم اولین
 و آخرین که خاصه ائمه اهل بیت بود از راه کرم بحسب جلی
 بموجب اسارت جد بزرگوار خود حضرت **مقامی علیهم السلام**
 و کتب **بقطب الهدی** از خط فرمود و او را کامل و مکمل **کتاب**
 بخیرت **اسرار الغالب کرم له وجه** آورد و موصی
 داشت که این جوان احوال لایق ارسال نماید و از خود

کتب بسیارند

پس بیاید و دانست که چون این مسائل مختلف فیہ است
 از اجماع افعال هر یک طایفه درین محل نقل کردن لازم
 که بر احوال مستان **حق سبحان** از راه تعصب و تعارض
 پدید نیاید بهر کیف اکثری از علماء اهل سنت مجتهد
 از وجه حضرت امام **محمد مهدی بن حسن عسکری رضی**
 منکر اند که این **مهدی** موهود نیست هر چند از اهل سنت
 آن **مهدی** موهود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 فرمود است قریب قیامت از نسل حضرت فاطمه
 رضی الله عنها رسیده خواهند شد هنوز او در وجه نیامده است
 و جمیع علماء امامیه اثنی عشریه از احادیث حضرت
 نبوی صلی الله علیه و سلم و از اقوال ائمه اهل بیت روایت
 میکنند که **مهدی** موهود و امام هفتم و صاحب زمان
 و خاتم ولایت مطلقه محمدیه همین امام محمد بن عسکری است

که پیداشده است و بموجب امر الهی از نظر عوام مخفی می باشد
 هرگاه منیت الهی در رسد قریب قیامت بفروان شود
 آشکارا گردد پس انظار مومنان بر امام برحق با عین ضلالت است
 و این حدیث نبوی که در کتاب مشکوٰۃ مشهور است و درین
 محل می آرند **قل النبی علیہ السلام مت مات ولم
 یعرف امام زمانه فقد مات میتة نجا**
حلیة یعنی کسی که مرد و نداشت امام وقت را پس تحقیق
 مرد و دن جا بهلیت ای کفر ضلالت است این مقدمه مفصل در کتاب
 آنجا خواهد آمد راجع یافته است و درین مختصر کنی پس نداده و
 صاحب کتاب فصول المهمة فی مدح الایمه که ملاک مذمت و
 ثناء است و حقیقت علیهم السلام که مقتدای و اهل سنت است
 روایت میکند که مهدی موعود و صاحب زمان همین
 امام محمد بن حسن عسکری است و حضرت شیخ محمد بن ابی
 علی

حواله در باب بیصد و نصرت و تسلیم از کتاب فتوحات مکی
 میفرماید که برانیدای مسلمانان که چاره نیرت از خروج مکه
 جلیه اسرام که والد او حسن عسکری است بنی امام نقی بن امام تقی
 الی آخره پس سعادت مندترین مردم با او اهل کوفه خواهند بود او
 دعوت میکند مردم را بوی حق تا با بنی سبیس هر که ابا میکند
 میکند او را و کسی که منازعت می کند با او محذوف می شود
 صانع دینی محل تمام احوال امام محمد مهدی در کتاب مذکور ^{علاسه} مفصل
 بیان نموده است هر که خواهد در اینجا مطالعه نماید و حضرت
 مولانا عبدالرحمن جامی که مردی صوفی کارآمدیده و شافعی
 مذرب بود تمام احوال و کمالات و حقیقت متولد شدن
 و محقق شدن امام محمد بن حسن عسکری مفصل در کتاب الوانیه
 تصنیف حقوق بصر حسن از ائمه اهل بیت و غیره از ارباب
 روایت کرده است و صاحب کتاب مقصود اقصا حضرت شیخ

محمد حسن عسکری

حوزة نصف منور که حضرت شیخ سعد الدین جموی خلیفه
 حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره در حق امام محمد
 یک کتاب تصنیف کرده است و در آن جزای بسیار
 او مؤلف است که دیگر هیچ آفریده را آن احوال و تقریبات
 ممکن نیست چون او ظاهر و لایزال و مطلق آثار که
 اختلاف مذاهب و ظلم و بد خوئی بر خیزد چنانکه اوصاف
 حمیده او در احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم وارد شده
 که محمد مهدی در آخر زمانه آثار العفو و تمام ربح مکتوب را
 از جو و ظلم پاک سازد و یک دینی و یک مذهب بر حق
 برپا آید محمد آید که در عالم بد کردار پیدا شده بود و زنده
 محقق است و حضرت عیسی صلی الله علیه و سلم بود و آن بود زنده
 محقق از نظر خلق است پس اگر فرزندان رسول خدای صلی الله
 علیه و سلم امام محمد مدبر نبی حاکمی تمام از نظر اوامیر و سلاطین

و بوقت صفه مثل صلیه السلام و در مجال موافق تقدیر اله
 آنکارا کشفه جای تعجب نیست و از اقوال چندین بزرگان
 دین و از فرموده ائمه اهل بیت رسول خدا صلیه علیه و سلم
 انکار نمودن از راه تعصب چندان ضرور نیست و امد
 احکام با انصواب و نیز علما و ظاهر از رسالت قوم جنیت
 و ملائکه انکار دارند که رسالت خاصه خلقت انانیت
 قوم دیگر استحقاق این امر ندارند با وجود آنکه خود در کتاب
 اله میخواهند **قوله تعالی** ما خلقت الجن و الانس
 الا ليعبدون یعنی پیدا نکردم جن و انس را
 مگر از برای عبادت صفه پس انکار باب بر مثل صاحب
 روضه الصفا و مصنف طبریزی و غیره برین متفق اند
 که جنایم حضرت حق سبحانوا ترغیب عبادت بر کرده
 انانیت رسولان فرستاده این بر قوم جنیت نیز رواست

از جنس آن قوم پس لذیذی است حضرت که صلوات
علیه فرستاده بود که ترتیب عبادت موافق اراده
تعلیم نماید چنانکه در جواب التفسیر در بیان **ترتیب** این
جاء علی فی الکأثر فی خلیفه صریح قوله است که وی از
بیداری حضرت آدم علیه السلام بعنوان قوم حبشی
هم برف خلافت الهی مزین شده اند و حضرت را نموده
ولا قدس سره در بعضی مکاتبات خود منوید که وی
مسی در عالم مکاتفه بر آسمان بهرام رفت و آنجا دید
که یک فرشته عظیم القدر بر کرسی مرصع نشسته است
و قریب هفتاد هزار ملائکه گرد بر گرد او بادی است که
بر ظهور تنه او متحرک شده از احوال وی استفسار نمود
گفتند که اینی خلیفه حضرت حق سبحان است و گفتیم
خلیفه الهی خیر از پدر و منزه است صلوات الهی علیه دیگر گفتم
چگونه است؟

پس آن فرشته را برپای خواند و فرمود که پدر تو خلیفه روی
 زمین بود است و من خلیفه آسمان چهارم هستم مگر آن که
 تو در قرآن مجید خوانده **قوله** اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَکَافِ
 خلیفه یعنی بر سر آسمان پدید آورنده ام بر روی زمین خلیفه
 پس از من مقدمه رفرو کردم که در کارخانه حضرت حق رنج تمام
 جای دم زدن نیست و در عالم اول ما جا بلیسم **کافیه** تمام
 و فوق کل ذی عالم علیم بر منی تقدیر میتوانی بگو که بر
 هر فلکی و زمینی خلیفه بود است بجهت هدایت اهل آن
 و حضرت سلخ محی الدین ابنی و در دستورات مکرر دیگر مصنفان
 خود مفصل بیان نموده است چنانکه در کتاب مخصوص الحکم
 در فرض حضرت هود علیه السلام می نویسد که حضرت
 حق تمام از آدم صلوات الله علیه تا محمد مصطفی صلوات الله علیه
 جمیع انبیای بشری بمنجه خوف نوای انبیاء و ملائکه و انبیاء

حتی پس در ظهورت معلوم شد که هم در ملائکه و هم در قوم
 جن انبیاء بعد از جنس ایشان که کتب الهیه بر آنها
 نازل شده باشد هم حجب **قوله** باری سر است
 و ما از سُلَافِ مَنْ رُوِيَ اِلا بِلِسَانِ قَوْمِ بَنِي
 فَرَسَنَامَ ما هیچ رولای مکر بزبان قوم او و این آیه نیز در
 برمنج دارد **قوله** وَاَنْتَ مِنْ اُمَّةٍ اِلا خِلَافِهَا
 نیز یعنی نیست امتی مگر آنکه گذرته است در آن قومیم
 گسترده یعنی پیغمبر و حضرت شیخ حجی الهی این بود در کتاب
 مفوضی الحکم می نویسد که اصل جمیع طریقه های انبیاء علیه السلام
 یک است و اگر چه مختلف اند ادیان ایشان و شرائع ایشان
 از جهت اختلاف امتنان ایشان زیرا که اهل هر عصر
 مخصوص اند بجزایجی خاص و استعلا در معنی امتنان
 آن هر است و پیغمبری که در زمان هر قوم بعد بحسب قیاس

آن قوم مبعوث شد پس از بی جهت مختلف شد نزاع
 و ادیان پیغمبران بسبب اختلاف قابلیت امتنان
 و این اختلاف فادح نیست در وحدت اصل طرق که آن
 در صورت است نبوی که تعادلی حق و تواضع را المطلق
 پس اسم اعظم حضرت مادی گاهی از هدایت مخلوقات
 محطال نبوده است و نخواهد بود آدم بر سر مطلب
 چون امام محمد مدی رضی الله عنه قطب المکمل را از تربیت
 نموده بخیر است روحانیت باکی حضرت مرتضی علی کرم الله
 آورد آنحضرت قولی فرموده نوازش فرموده خلعت
 خالص معنوی خود را فرارس خسته او را در مدینه نبویه
 صلوات علیه و سلم فرستاد آنحضرت صلوات علیه و سلم نماز
 نیت و مهر نموده فرمود که حالا حضرت حق سبحان و تعالی را بر سر
 محضر خود نشاندند و باید از بکرت ادای شکر نعمت الهی باز

حالت زیارت مکه معظمه بی اگر و از انبی بی ملک
هندوستان بروید جا که خواصه محسن الدین حلیت برای
بعون تو جای مقرر سازد در آن مقام سکونت اختیار کنی
و کم گشتگان باده طلال را بطریق صراط مستقیم هدایت
نما که مکه تو در آن دیار تقدیر شده است پس وی را از ^{خفت}
حضرت رسالت بنامه در مکه معظمه رسید برف زائرین
خانی کزید و درین مرتبه لذت و طلاوت از عالم
دیگر یافت که ازها فی خانه آسمان شده بود **بیست**
هم یارید است آمد و هم کار فرام شد **المنت** الله که هم
اینی شد و هم آن شد **بعد از چند روز حکیم باطنی از مکه معظمه**
برآمده متوجه بطرف هندوستان کردید حضرت میرید انرف
همانیکه رسمند و ندی سره نیز در لطایف انرف میفرماید که در
یک سفر مکه معظمه حضرت شیخ بدیع الدین المشهور به دار

بکار از اندر

یکی ریختند و راستم پس جز از مکه معظمه نیکتیر ولایت
 روم رفتم و حضرت سلخ بدرع الدین بی جنب هندوستان
 روانه گردید و بعضی علوم نوار مثل آن بر کدبه الهی
 دیگری نیز داشتند و او ویس مشرب بود از باطن تربیت
 یافته بظاهر پیر و مرسل محتاج بنوعی این مراب و ریه
 بغایت عظیم القدر است تا کوا یابی است رسا نند
 و یکم این در کتاب حضرت خلیفه **مقام کعبه** و حضرت
فقیه حافظ شیرازی هم درین مشرب و ریه بعد از اعرضا
 پس از تشریف آوردن حضرت شاه مدار در هندوستان
 خانواده و ریه انتساب یافته بود بعضی مصالح چند
 ازین مقدمه واقف شده بودند چون حضرت شاه مدار
 آمد به این مراب صلاح قدر مصالح سافت حضرت مخدوم
 سلخ سعد که کیمه و از کشور شیر سله در باب منتهی سلمه

شاه مراد خجسته حضرت میر سید انور بهائیکر مکتوب نوشت
 حضرت میر قدس سره در جواب او مکتوب باین عبارت
 نوشته است ای کوای چهارم خاندان که مژگورنده آن
 در میان مسایخ کبار یک خاندان و بیست که بخارج
 و بیست فرزند رحمة الله علیه منسوب گشته است شیخ الطریق
 حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سره میگوید که قومی از
 اولیاء الله و وصل باشند که این نه مسایخ طریقت
 و کبرای حقیقت و بیست میگویند که این نه در ظاهر بیست
 احتیاج نبوده زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 این نه در جرحه عنایت خود شیعیان پرورشی میدادند بط
 غیر چنانکه ویس را دارا رشتی نه و نه این بیست رتبه
 عالیست تا که اینجاست تا و اینی طاعت بگردانند **فاک**
فضل الله یوثقه صلی الله علیه و سلم یعنی این فضل و کرم خداست

میرزا محمد باقر

مبدء هر يك كه مني اهر و همچنین بعضی اعدای دروی زمین كه مناجاتی
 آن حضرت اند صلوات الله علیه بعضی طالبان سیرت و بعضی
 تربیت میكنند چنانكه او را در ظاهر سیری باشد اینی چه
 نیز داخل و بیانی نامند و بسیاری از ملائخ طریقه را
 در اول سلوك توصیه باین مقام بوده است چنانكه حضرت
 شیخ ابوالقاسم كه طایفه طوبی و حضرت خواجم ابوالحسن فرغانی
 و حضرت شیخ نجم الدین گری و غیره را در ابتدا سلوك ذكر اینی
 میكنند كه خلا الدوام و بیس و بیس گفتاری آخر بدستیار
 ایشان فخر نسبت ظاهر است چون باطن درست گردند چنانكه
 سایر ملائخ و بعضی عینانی در درج بمانند در منقده منی
 حضرت محمد معترف ترك و حضرت شیخ نظامی كنجی و در مقام
 حضرت شیخ بدیع الدین الملقب باب و در حضرت
 خواجم حافظ شیرازی **قطعه** هر كه افریند صبر و اقتدار

داد بر او رنک و قدرت بجای فوایق جای نیت جت
 با وزیر و میرعم کریمیت می برد بر سر زبانی **ایضا**
 نیز صحبت باریان دانسته و بعضی از نوادر علوم از حضرت
 شیخ بدیع الدین معاینه کرده رنده و غایب انا صا
 افتاد که در اکثر اولیا روزگار مکتوف رنده و از علم سکر
 بهره نام دانسته اند و دیگر اکثر اهل بصیرت برین متفق اند
 که قطب المدار و یسیر و از روحانیت حضرت مرتضی
 کرم الله وجهه ترتیب تکمیل یافته چنانچه گذشت و در سلسله
 حضرت عاصمی مجموع کتوری یک شجره حضرت شاه مدار
 بوسایل حضرت شیخ عبدالعزیز حضرت مرتضی علامه
 و میر سائده آنهم بطریق مراب و یسیر است بحفظ
 چرا که حضرت شیخ عبدالعزیز که از متقدمین اوید الله تعالی
 معاصر قطب المدار نبوه میان هر دو بزرگ از مصلحتی

بیان مفاصل

زیاده مفاصله فراه بود بر قسم آن سلسله نیز بحضرت مرتضی
 کرم الله وجهه منتهی می شود و آن اندیت که حضرت سید محمد طهرانی
 اجازت ارادت از روحانیت حضرت شیخ عبدالحکیم کاشانی
 بود و او کتب طاهر از حضرت شیخ بهمن الدین شامی اجازت
 داشت و او از حضرت شیخ رفیع الدین شامی و او از حضرت
 شیخ طیفور شامی و او از حضرت شیخ ربیع المقدس و او
 از حضرت امام عینی سلمه داشت کرد و او از حضرت
 مرتضی کرم الله وجهه و او از حضرت رسالت بنام محمد مصطفی
 صلی الله علیه و سلم صاحب رساله ایمان محمودی می آرد که جوهر
 قطب المکارم عزیم سفر هندوستان از مکه معظمه روانه
 گردید در چند روز راه غلک طبعه برچی زلفت
 و ناله صافست دریا رسیده بود که باد خالی
 وزیدگی ز تیا به ساره بر تنک تورد و پاره پاره گشت

مردم مع اسباب خلق گرفتار کنند مگر بعض مردم بخت نال
چوب برآمده هر طرف که باد قدرت می بوزد می رفته
اتفاق یا زده کسی بر یک نکته افتاد بجهت از انجمله یا نظر
بعد در چند روز آن ده کسی از شدت کورتیا مدام کنند
قطب المدا رتقوت ریاضت و صفای باطن زنده ماند
اما چون آن ده تن را دید که از کورتیا نهایت بیخود
استقلال نموده بحال بدرزده از انجمله طبیعت او را
اکل و ضرب مطلق رسیده است و از حق تعالی امداد بخوا
میخواست چون ذات جامع کمال است او نزد یک
حضرت قادر چون معزز بود بدین شنوان او را بر تبه
های شانی رسانیده میان جمیع خدایان ممتاز گردانیدند
و بدین کین قوم را حق دانست و از بر آن کین کرم
نشان است چون هزاران طفل سر بریده شد تا تکلیف صاب
دیده شد

دیده شد پس بتقدیر الله آن تخته چوب که بران حضرت ساهار
 بنیم جافان بود بکوهی رسید و او هزار دیناری بهر آن
 کوه برآمد چون وقت رحمت الهی رسید و هوا از هر یک
 عمارت نشان و بسیار رفیع بنظرش در آمد و نوشت
 کسبه متوجه آن طرف شد و دید که بر در عمارت یک کوه یک
 مرد بر صورت آن لباس فاخر پوشیده خوش
 و خندان نشسته میگوید که بیا قطب المله از نیک آمدی صاحب
 از بر انتظار تو میسازد و در اندرون این عمارت فرست
 مانند برو که نعمت هم بهیج و لقب عالی قدر و جامها و طعام
 ملوک بهجت تو بفرمان قادر مطلق چون موجود کرده است
 قطب المله از این مزه حیات غنی نهایت فرصت نیک
 سده بدرون عمارت در آمد آنجا باغی روح افراذید که
 هرگز صفای کلمای زلفار نیک و غیر مکر ندیده بود و در

میان آن باغ یک خانه مرصع و مکمل منظر منی در آمد که در آن
تختی طایف از باقوت ننهادند و یک مرد نورانی با خط
و سکوه بر آن تخت خوشحال نشسته است چنانکه از انوار
نمای خانه آن باغ منور به است قطب المکرر با وجه آن کجاست
طاقت نماند که بجانب آن صاحب طالع تواند دید مغلوب
ساده مرصعه آورد آن مغرب حضرت الوهیت دست
حق برست محمد را از غم بر سرش ننهاد و فرمود که یا شاه مدار برادر
و بیامراه من طعام بخور که بگفته هست پس شاه مدار برادر
معروف داشت که بنده را صانع طعام عطا بکنید که باز آستان
نمود آن مرد نورانی فرمود که همان طعام بفروان ایله برایتو
موجود کرده ام که باز محتاج بطعام دنیا فتوی پس از طالع
تلف شاه مدار را دست گرفته بران تخت برابر حق نشاند
و یک طبق شیر و برنج بهش کشید و نه لقمه برست حق برست خود

در ایام شاه مدار از آن

۱۷
در دهنش مدارند گوید ازت بر لقمه که او فرو می برد حقیقت یک
فلک بروی منکشف می شد چون لقمه نیم فرو برد از خوشی اعظم
تا تحت انتری بروی کشف گشت بعد از آن یک دست و یک
پیراهن و یک لزدرب مدار بوشت مید و فرمود که اینی جامها
برای باقی عمر تو کافی اند گنه نخه نهند سله و محتاج لبستن
نیز نمیدوی همیشه پاک و مصفا خه نهند مانند احوال ترا بختی تو
پردیم ان الله بعد ازین هیچ حادثه دنیا تو نخواهد رسید
و ازین کوه او میا با نهما به آسای خوالی بر آمد باید که موافق
و صیت رسول خدا صلوات الله علیه و سلم از اجازت خواجیه
معین الدین حسینی در ملک هندوستان سکونت اختیار
کنند و ولایت صوری و معنوی تو در صیانت و ممانعت
یکسان خواهد ماند بلکه در ترقی خوبه و از امور و مخلوقات
عالم ملکوت و مملکت تراست مدار گویند و بعد ازین هیچ

افرادان فاین لقب منسوب نکرد پس آنمرد نورانی بر خاست و حضرت
 ساه مدار را با نعمت و بهیمنه مفتوح و خنده رخسار نمود
 مدار زمین بوسی کرده از ان خانه برآمد بعد از آنکه نگاه کرد
 انری از ان خانه و باغ و آنمرد بزرگ سمانت و قدرت
 کمال فلامطلق متحیر شده بر در را قیام فرمود و بعد از ساعتی هفت
 غیب بر کوس دلس آواز داد که آن مرد نورانی بر طبق ملائک
 حضری است که بر تمام ریح مسکن تصرف دارد و بصفت
 انوار جمال و جلال او است موصوف گفته است و بامر الهی انبیا
 و اولیا را فیض خاص میرساند نام او اشتخانی است و اکبر
 دبری فیض تصرف او بود که به واسطه از ذات احدیت
 اخذ نموده است پس نگاه ترا ضروری است آید و در مانده بود
 سه بار نام او را خوانی گفت البته امداد تو بوجهی خواهر کرد
 ناقصان قیامت محمد و خواهر بود بعد از ان حضرت ساه مدار

سجده ملکه ایلجا آوردن بخت تقصیر راه ازان ازان کوه بر سر
 روز یک مردی از ابدال هفت گانه بروی ظاهر گشت و ازان
 کوهها و جنگلهای بر آورده در اندک مدت شاه مدد را بر سر
 ولایت کجرات رسانیده غایب گشت حضرت شاه مدار
 چون در دیار کجرات رسید صلاحی از ابرافام روی نیاز بدو
 آوردن گرفت و شہرت عظیم روی داد پس چند مدت
 در ولایت کجرات و نواحی آن بگردن و هدایت بخشیده در
 حضرت اجمیر رسید و ابرافام زیارت حضرت خواص بزرگ
 معین الحق والدین جلالی قدس سره بمره مند گوید خدمت
 از کمال بکمال و اضلاهی بسبب محبت روحانیت حضرت
 خواص بزرگ قدس سره در آن مقام ممبرک بماند صانع
 امروز متصل الی اجمیر بر کوهی فخرانی باشند و در فرعی
 اغوزند و مردم به نیاز مند گشتن میروند که حضرت شاه مدار

در اینجا به دست و آن کوه را کوکلا بهر معنی نامند بزرگ خوشی
 گفته است **س** بر زمینی که آن کف پای تو بود **س** اما بگوید
 صاحب نظران جمله بود **ا** پس بعد از چند روز حضرت طالع بزرگ
 معینی الحق و الدین اصطفی قدسی سره از جاهای مختلف موجب
 امر باطنی بجای بخت سکونت حضرت ماه مدار بر لب جوی
 فریب شهر قنوج در باطنی حضرت ماه مدار نمود و اجازت
 سکونت آنجای محط فرمود و با هزار احترام تمام حضرت
 نمود حضرت ماه مدار بمردان و خوف کامیاب گشته خوشی و طوم
 از اجمیر برآمده در اطراف و جوانب بزرگ آن بجانب منزل
 مقهور روانه گردید و بعد از چند روز در شهر گاهی رسید و بگوید
 که بر لب آب چون بعد از آنجا فرود آمد و چند مرتبه در حال
 و کار دیده مثل ماه لاله و سبب جمال الدین المستور رسیده سخن
 و سبب بصر باد که در عالم سیر و طیر و نظیر بود و غیره و غیره آن

و الله اعلم

صاحب مراب همزه داشت که از ولایت کجرات و از فوجی
 هر دو را بخدمت سی پوخته بعد پس در شهر کالبی و اطراف
 آن شهر به عظیم دفع کشت و ضلایق وضع لرغیف بیکبار
 نیاز با کحضرت آورد و غیر از حمالات و غار قی حاد است
 آنحضرت دیگر صرف در میان ضلایق مذکور نیست و بعد
 کرامات و طوارق حاد است از حضرت ساه مدارج افتبار
 ظاهر شدن گرفت که شمار نمی آید و از کمال صفات حضرت
 حق سبحان و تعالی و صفت ساه مدارقینی طارق حاد است
 ساه به کطلع نام و آب منجی و در جامه که به بدن مبارک
 رسیده بود کمال کینه و افروز نمیشدند و صید سکینه و خوشحال
 و تنزلی می بود کالبه اثر بیری و زبونی و بیماری و محو
 بر حال وی ظاهر نمیکشت و بمجاوده حق انجی در کمال فناء
 احدیت مستغرق بود زندگانی در عالم کون سر نمواند

نظیر

حکیم و در نظیر که دست در پس کدام کرامات ازین بهتر و بالاتر
خواهد بود که هیچ آفریده را حضرت الهی سبج تمام عطا نفرست
و بعضی خوفیه مثل خوفیه حضرت شیخ علاء الدین و سمنانی و غیره
در مصنفات نفی نویسنده که چون عارف با الله بمقام میرسد
میرسد در آن حال محتاج باطل و راب بنموی و محذور حضرت
شیخ عبدالرحمن قدوسی که تریب صد سال عمر داشت
و خوفی که کار نادره و ولادت و وفات هر سید و بزرگوار
حضرت شاه مدار خرقه خلافت نیز داشت از بزرگان آن
سلسله بنقل متواتر و معتبر میفرمود که روزی و بزی محرم
بحضرت شاه مدار رسید که شاه طاعم بخورید آنحضرت
در جواب او گفت هر که در خوف کوفت چه طعام زند و نه فایده
و لیک چه طعام ملکوت بخورد و کس طعام نالوت بخورد
از آن جهت حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و سلم معجز صحابه را

از خوف و طاعت میفرمود

انصوم وصال منع میفرمود **قال النبي صلى الله عليه وسلم انما كنت كما**
خدمكم انا كنت عند حمار بني هويط حتى رقيق
 یعنی من نیستم بهجور یا از گماشت میکنم نفرو که کار خوف و طوع
 میدهد مرا و آب میدهد پس در ضرورت میتوان بگوید که حضرت
 شاه مدارتیر طریق ورنه این نعمت خاص بسبب و سبیل
 حضرت رسالت بناه صلوٰۃ لیه علیه یافته باشد و مثل
 همه علیه السلام تا باقی عمر بمران مقام متمکن گشته به
 همه علیه السلام به طاعت و دنیا زندگاری و دو نعمت ملکوتی
 خدا میکنند تا آنکه و عهد است و حضرت که صلوٰۃ لیه
 مدت با فضل در بخت بوعیان نعمت لطیف زندگانی
 نمود اگر حق سبحانها فرزندان خلف او را بهم مفاخره بخشد
 به عجب حکما **قال النبي صلى الله عليه وسلم العلم و رقة الدنيا**
 یعنی علما و ربان و وارث نعمت انبیا اند صلوٰۃ لیه علیه

وسیلہ

و حضرت فاد در مطن س ه مدار را بجان کمال عطا نموده
بعد و جذب حقیقی صنان بر روی مبارک صلبه کرده که هیچ
کس تاب دیدن نداشت و هر که می دید بچه اختیا صبور
زین نیاز آوردن مغلوب احوال میگردت و از جمیع کارها
دنیا و مافیهما دست باز میداشت و طریقی منزب آن حضرت
حضرت و انزواد کم نامی به و با اهل عالم اصلا آمیزش
نمیکرد و از اسباب ظهور و شهرت عام استغناء تمام داشت
بنابران بکمت ستر حجاب و ولایت خود بر قوه سیاه می پوشید
حسن صوری و معنوی خوف را از نظر عوام مخفی میداشت و با این
هم ستر نور سید ولایت او در نظر ارباب صدق و صفا
همیدار و روشن تر بود است و آن بر قوه بر روی مبارک
آن حضرت مانند سیراب نه شمع می نمود که طالبانی و مریدانی
کرد بر گرد آن شمع ولایت پروانه و از غفرا نثار میکردند

و بی نظیر

فیضهای ربوند حضرت قاضی محمود کنوری از خفایت
 سوز عشق آن یگانه آفاق صد قصه می‌گفته است از آن
 جمله یک بیت اینست **شمع رخ** شده مدار بازیدیم باز
 مرغ و بوی سدم باز تبیدیم باز **و علامه القاسمی** کنوری
 پاک اطفال حضرت شاه مدار در میان همه جمال ولایت او
 مستغرق و فاکسته بودند که از مستی باده تو صد خبر کون و مکان
 ندانستند ضایحه یک از آن قوم گفته است **منی** است
 ضراباتم کاینجا قهر و می نه صد کوز سماع آنجا لیک ز فوفی نه
 باز آمدم بر سر مطلب آن وقت که حضرت شاه مدار در شهر
 کالپی تشریف آورد سلطنت کالپی و دیار آن در تصرف
 قادر شاه بن سلطان محمود و یک از دنیا بر فرزند شاه باوه
 ده با بوم است و کوس منجیت و مقتدری محمود بنج را از آن
 سوخته میوزارت و قهر قوی داشت و قادر را با توالت

مرید صادق الاصفهانی شرح روح الدینی مذکور بپایان
بهجت بخدمت حضرت شاه مدارچندان توجیه نداشت
و بتغافل میکرد و لیکن چون صیرت کمالات و غایت
حالات شاه مدار در تمام هندوستان فرارسید و آنجا
ولایت او بر همه خلق تابانی کردید لاچار قاف در شاه
نیز بهجت در یافت سعادت ملازمتی بپوشید در جای
حضرت شاه مدار متزوی بپوشید و آنجا رسید خادمان حضرت
شاه مدار گفتند با لفظ وقت ملاقات نیست و بی حکم
نیست که در این وقت خبر شما بکنیم ظاهر آنحضرت در آن
وقت بادر و در صبح دل خلوت داشت بعضی
اهل نفاق از سر تعصب و حسد بقادر شاه رسانیدند
که یک جو که آمده است شاه مدار را بوی صحبت دارد و قادر
از آمدن خوف محال است گرفته و رنجیده گشته بخانه شاه مدار
گفتند

گفت بخندم خوف بگوئید که در شهر ما بنا شد و خوف بر کشته بدار سلطنت
 برفت چون این مقدم بخندم شاه مدار رسید در شت
 بر آمده و از آن خوف کشته آن طرف در کرب بردو
 خادمی را فرمود که سه روز منتظر باش و خبر او را بیاور
 بجز در روان شدن حضرت شاه مدار آید بر تمام حفا
 اندام قادر شاه پدید آمدند و از حرارت آید بجاقت
 و مضطرب کشته است بر خوف تلخ راجع الدین بوفته رفت
 تلخ سارا به میرا به خوف را بقادر شاه داد بعد از پوئید
 آن بحال خوف باز آمد و اثری از آید و حرارت نماند خادم
 حضرت شاه مدار رسید چون دید که او بنام تلخ راجع الدین
 بر حفته برده از اینجا آب چون کشته ضربت مدار شد
 از راه غیرت بستان ترجمانی الهی او کشته است که راجع
 برانوقت بجز گفتن این کلمه آید بر اعضای تلخ

راجح الدینی موضعه ظاهر شد و از ضرورت آن سوختی گرفت
 تا آنکه جان بملک الموت پرده و غور افزای قادریه کرد
 پس از آن روز او را راجح الدینی موضعه گویند و چه
 تسمیه موضعه اینست که کدر است و مرقد او در شهر کالیبی است
 بعد از آن در سلطنت قادریه نیز فتوری عظیم و حلافت
 صوبه پیش آمد که از طرف جوینور سلطان ابراهیم نرغ
 بجزیت تسخیر کالیبی لشکر کشید و از آن طرف سلطان بوننگ
 بادشاه ولایت مالوه با عساکر مقیاس در رسید قادریه
 آواره گشت و شهر کالیبی با توابع بی منازعت به تصرف
 سلطان بوننگ درآمد و خطبه پیام فتوح جاری گشت
 و سلطان ابراهیم نرغ از راه بیکرسته جوینور رفت ضماکم
 در نارنج میزد ام ایمنی مقدم مندرج است و پروانه از آن
 سوخت که با نسیم در افتاد و با موضعی که در افتاد و افتاد

بعد از آن حضرت شاه مدار سیرکنان در شهر قنوج رسید
 جمیع مردم خاص و عام از کمال نیاز مندی روی بخدمت
 آن حضرت آورده منتقاد و معتقد شدند و حضرت محذوم
 سراجی جیسید قدوائی خلیفه حضرت محذوم بهمان
 سید صلاح بخاری که در موضع را جلیق متصل قنوج سکونت
 داشت از بیکاناک و اخلاص پشی آمد میمان بهرام بزرگ
 صحبت مصفاور داد و لکن آن حضرت کرد و پشی قنوج
 در قنوج آن طایفی بود که حضرت خواجہ بزرگ معنی الحق
 والدنی حلقه او را در باطن نموده بعد از چند روز آن
 بیکان مبارک لایق مسکین او بیاوردند و نظر در بین
 حضرت شاه مدار در آمد و بر لب آب ایستاد
 انداخت و آن مکان عابد موم بکشمی و کردی پس
 ترتیب عمارت درویش نه فرموده معین میمان صادق اخلاص

بر سر آن کار کذاشته خود معجزه بسیر جویند و کدو در آن
انما قاضی شهاب قد واهی که از قوم منی ابرائیل بود
و در شهاب به نهایت جمال حسن آراسته بطله حق از ظاهر
برآمده در حبس و جوی در نزد ملک از اتفاقات حسنه
بصرف سعادت ملازمت حضرت شاه مدار میفرمودند
و از مساعده جمای ولایت آنحضرت به افتخار کشته
ارادت آورد و درین سفر جویند و رفیق سلو و دریم بخدمت
حضرت آنحضرت بر کرم و مفید می بود و هر وقت که به مکان
صوری و معنوی می نمود در نظر فضا یکی آنحضرت محفل
بعد که دیگر میدان سایه آن قربت ندا شنید و محبوب
نزدی میدان آنحضرت بعد است بکریف چون آنحضرت
قرب لکن رسید روی مبارک بجانب میدان خاصی
آورد و فرمود که ازین شهر بفرستید و در میان آن

لکن در قوم

سعادۃ ملازمت حضرت رسالت پناه صیالة علیه وسلم
حاصل شده است نهایت عجب و تمایذ علم آنکه العلماء و رتبه
الانبیاء و همین علم است که ما خوانده ایم و یا آن عالم دیگر است
حضرت شاه مدار در جواب او مکتوب در نوشته است و آن مکتوب
اینست هو الموجه برادر قاضی شهاب الدین شمس جلال
یادی بدانکه مکتوب آن برادر نبیره سید المرسلین صید ظاهر
دام سیادت و نظافت برین درویش از خویش رسانید گشت
آن برادر چنین باز دیده شد که از بستر مردمان مع شوق
که مخصوص ملاقات حضرت سید المرسلین صیالة علیه وسلم
بواسطه بحب ظاهر شمار میفرمود است از شوق سعادت
روی می نماید و هیچ یک از این در بسته نمیشاید که حکایت بود
دیگر آنکه العلماء و رتبه الانبیاء و همین علوم است که ما تحصیل
کرده ایم یا اینکه عالم دیگر است این لطیف را بجا بیاورد

مرقوم فرمایند ای برادر عوام را ادای دانستن اسرار خواص
حضرت الوهیت پس مشکل است بدانکه کونیه فلینان
خاتقاه علم مردماند و بر مرکب نفیست فیه می ابروی شمشیر
که بنده گان را در اسرارش مان آبی راه نیست از پس کد مقام
قرب اند و از سایه حدوث خورشید دور اند صبر نیل و ابر کای
داری نمیکسند و میگشایند را بغالبه داری نمی بنزید یک
نیک از هر عالم بیرون شده اند و بجزای الوهیت بعالم
لامکان که نامحدود و نامتناهی است جولان گری می نمایند
پس عند الله صبا حاکم و الامساء مقام دارند و بعلم مجوس
ماینه خود در محوانه چنانم و چنان از جمله ظالمن دورند
حق تعالی را خیرت که در پی قوم راست از مردمان محفوظ است
میدارد و مگر آنکه او را میخوانند که مقابله السموات
والارضی را او را است ای درویشی در سینه بروی میکنی

و ما یوم الامم

۲۷
و ماوراء له تبارک و الله غالب علی الامر کما هی می آید و خوشی را
بکسوت بزمیت بدو مینماید که بدان امر است حکایت دست ارزن
آن برادر شنیده باشد که اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه همد سال و کنز بیسی از ولادت خوف بامر حق تعالی
بدین منزه گرفته سلمان فارسی را از بیسی شیر خلاص ساخته
بعوضی ارواح مقربان درگاه الوهیت را بیسی از وجه غفیری
و در وجه غفیری و بعد از گذشتن وجه غفیری تصرف یکسان
می باشد گاهی لباس غفیری می پوشند و گاهی وجه مینمایند
چنانچه بعضی از آن طایفه در مقام مناجات مستمر و صلاه
علیه حاضر و بعد و چون فواید کلم در مقام قرب قایم و سینه
او ادنی حق تعالی در رب معراج بمصطفی صلاه علیه و سلم فرمود
می شنیدند و بار در میان صحابه رضی الله عنهم مصافحه داشته اند
و در صحت و معات با ایشان حاضر و بعد و مستند کل را در آن

تا بجز وجه سه چون این معنی آن برادر را محقق و معلوم الله العالم
 ورثه الانبیاء که پرسیدی نیز مستمع باشی پس از آنکه از کتبخانه
 عدم بموی منزل معجوبه بخرج منی بین الصلح و الترابیب در باز
 نبود مردان مقبلان حضرت از ازل در روز میناق ندی
 است بر یکم از جلیل الجبار به حرف و چه صوت ملنیدند هنوز
 یاد است فراموش نگردد اندوتمان حالت در این انزات
 و در مکان این نه ماضی است و نه مستقبل هر چه در کتاب
 ازل و ابد است بدان واقف اند این عالم میراث انبیاست
 در این نه موهوب الیه و اسرارنا متناهی و از هم مخلوقات
 آن عالم پوسیده است ان من العلم لست المکنون
 لا یعلمها الا الله و العلماء بالله و انکم در لوح محفوظ
 مکنون است معاینه و مشاهده میکند در نظر حق
 و بدان الملاح دارند از ازل تا دخول بهشت و خروج از آن

بعقد ولسلی ماه دیگر که تتمه آن مانده بود حضرت امام حسن
 رحی علیه حقون آن امر کما حقیه بجا آورده و حفره را فارغ
 ساخت و حکومت دنیا را با اهل آن گذاشته ایام خلافت
 انور را رسانید پس در مدت سه سال مذکور نیز بکثر اختلاف
 مذاهب در قول و فعل حضرت رسالت پناهی علیه السلام
 پدید نیامد بعد از آنکه ایام خلافت تمام شد و امر حکومت
 اهل اسلام بر بنی امیه رسید و بعد بر بنی عباس
 تفویض گشت و از آن قوم حکام و حواری پیدا شدند
 و علماء را متابعت آنها ضرورت شد و بعضی علماء دینی مثل
 ابو حنیفه و احمد و غیره که از کمال دیانت و تقوی
 متابعت امر آنها نکردند در حبس پیدادی و ظلم هلاک
 گشتند بنا بر آن لاچار در اکثر امور دین اختلاف
 پیدا شد و بعضی مقدمات موافق رای و اجتهاد مجتهدی

فرار گرفته پس در هر جا و در هر عهد مذهبی جدید پدید
آمد و علماء دین مقرر نمودند که هر کس از مذهب مجتهد
عفو انکار نماید و یا از آن مذهب استقامت کند و اگر در
حناچه این امر حضرت رسالت بر او صلوات الله علیه و سلم
بیشتر از علم الهی مکشوف شود و یا انبیاء محرم راز
خود فرموده **قال انصرم الله علیه و سلم** متفرق از انبیاء
حیال اینست که بعضی فرقه‌ها قائلند حینه منشا
واحد یعنی زوجه باشد که امری متفرق شود و بفرقه‌ها
و چند گروه ناجیه یک گروه باشد از انجنت هر یک گروه
طمان بر خوف برده اند که فرقه ناجیه ما هم پس سالهاست
بیار کنند استند که جمیع علماء هر مذهب موافق احوال
مجتهدین عمل می‌نمود و به آن طریق حادث گرفته بود
بعد از هفتصد و چند سال حضرت شاه مدار آن سواد طایفه

او بی که معمول مصاحبان و متابعان خاص حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بود از غایت صدق و راستی
 و درستی آن طریق آشکارا یافت و خود است که اهل
 عالم را بمنزله صراط مستقیم هدایت بخند از انجبت
 علما و ظاهر تعصب و زبده هر جای بعد از او برقا^{ستند}
 و از غلبه تعصب بعضی علما و حضرت شاه مدار را
 مستهم به احاد میکردند و بعضی منسوب بر فرض مینمودند
 و بعضی محسوسیت و کفر نسبت میکردند علما و اعیان
 هر کسی موافق حوصله خود نمقت میکرد و در بر رنگ زده
 اکثر افعال میکرد همچنین در وقت ظهور حضرت
 امام محمد مهدی رضی الله عنه نیز علما و مذهب با امام
 بر حق مخالفت و منازعت و فلهند نموده چنانچه حضرت
 سلیمان حج الدیوبی این عوید در کتاب فتوحات مکیه باب

بسیصد و شصت و نهم نوشته است که بعد از خروج حضرت
امام محمد مهدی بن حسن عسکری رضی الله عنهما ظاهر شود
دینی بر طریقی که بود بران در نفس او مرتا حدی که اگر اول
خدا صلا علیه و سلم زنده بودی بر آینه صندل کما نگو
بسی در وقت باقی ماند مگر دینی خاص از برای
اهل قیاس و مخالف می باشد آن دین در اکثر احوال
از مذاهب علمای مجتهدین پس تعصب می و در زندگان
از امام محمد مهدی رضی الله عنه و کما می برند که کما
پیدا نمیکند بعد از امامان ما مجتهدی دیگر را درین محل
حضرت شیخ محمد الدین ابن عربی قدس سره سخنان بسیار
نوشته است و منی مختصر میگذارم و صاحب ترجمه العارف
در فصل اول چنین نوشته است که در روزگار صحبت رسول
صلا علیه و سلم به برکت انا روحی و پر تو انوار نبوت نفوس

الکذا از ظلمه

است از ظلمت روم و دات متخلف کشته بود و قلوب
 از لوث طبیعت و سایه هوا لهارت یافته لاجرم حقیقت
 ایشان از حقیقت اختلاف محراب بود و دلها از پیما رنج
 هوا سلیم و مبراهیم یکدل و یک رای و یکزبان بودند
 بعد از آن چون آفتاب رسالت به حجاب غیب
 متواری و محجوب گشت مزاج قلوب از اعتدال
 التمامت روی باخلاف نهاد و بقدر انحراف
 اختلاف پدید آمد و شیطان را طریق تصرف در عقیده
 گشوده شد و بر حسب بعد از رسالت و احیای نور
 عصمت هر روز ظلمات رفقات نفوس بدینا زیادت
 می شد و اختلاف بیشتر پدید می آمد الی یومنا هه
 هر که طالب حقیقه در رست بود باید که بطبقه اول
 از اصحاب افتد و با آنها را این افتقار نماید و این

معنی از خصایص احوال صوفیانست که در لهما و اربابان
 بوجدان خلوت محبت الهی از محبت دنیا اصرار صفا
 کما نموده اند و عروق نزاع و خلاف از آن بیکبار ^{صل} رخصت
 و منزوع شده و نظر رحمت و توفیق در مجموع ضلالت یافته
 و از عذاب خداوت و مخالفت نجات یافته اند و بفرقه
 ناجیه ملقب گشته اند این بوجدان منزب فاضل صوفیه
 اهل صفا که از متقدمین ارباب تصوف نقل کرده اند
 پس حضرت شاه مدار ما بجای تشریف داراست که حضرت
 شیخ حسین معز بلخی مرید پاک اصفهانی و صاحب سر
 حضرت محذوم شیخ شرف الدین نجفی شیرازی نیز از طرف
 بهار در ره بنور رسیده و سبب آمدن او آن بوده است
 که کتاب سحر ارق بخندست محذوم شیخ شرف الدین معینی اند
 نصف کتاب خوانده بود که وقت وفات محذوم ^{شیرازی} روایت

التوفیق

شیخ حسین نهایت محض طلب شد که عوارف تمام
 نکرده حضرت سلیم شریف الدین هشتم بارگه سلیم حسینی
 گفت که خاطر جمع دار بعد از چند روز حضرت سلیم بدین
 الملقب شاه مدار عارفی کامل در بده جوئی تشریف
 خواهد آورد باید که آنوقت تو آنجا رفتی نصف کتاب
 عوارف پیش آن یکانه آفاق بخوانی که ترا برکات بیست
 حاصل خواهد شد که کیف چون سلیم حسینی بخیرت حضرت
 شاه مدار رسید آنحضرت از کمال مهری برقع از روی
 مبارک کسید سلیم حسینی بمشاهده جمال ولایت آنحضرت
 به اختیار کسبه سرزمین آورد و این بیت بداشت خواند
 که میگوید که حق صورت نه بند و من اینک دیده ام ذات
 مصور حضرت شاه مدار آنوقت شده اورا بمند
 توحید لقب عطا فرمود و پس از آن حضرت سلیم شریف الدین

منیری اور انور توحید لقب داده ہو پس او نصف کتاب
 حواری بخدمت آنحضرت خوانده مفاخرت از او ^{صل} ابد
 نموده علماء جو پو را این مقدم را از حواری عبادات و کرامات
 آنحضرت که بر آنها ظاهر شده بود برتر تصور نموده بدست و پا
 سنده حضرت میر سید صدر دین که سید عالم و جامع
 علوم و مفتی احمد سلطان ابراهیم شریقیو بر کمال حال
 و صدق مقال حضرت شاه مدار واقف شده بخدمت
 آنحضرت پیوست و مخلص و معتقد گشت و متابعان او
 نیز متفقا دسله بنایران قاضی شهاب الدین ملک العظمی
 مضطرب گشته خواست که بطریقی راه بخشنه بخدمت
 حضرت شاه مدار پیداس زدیو بان وسیله سعادت
 ملازمت آن بظفر نامه حاصل نماید پس لهو لال بخدمت
 آنحضرت معروض داشت یک آنکه شنیده میگو که شمارا بوسط

نه نیر و پیش بیرون لکن در مقام برود آمد حاجی الحرمین
 مخدوم شیخ قیام الدین در آن لایم بر مسند منجبت و قنار
 در شهر سکونت داشت چون جمیع اهل شهر براه نیازمند
 آمده سعادت ملازمت حضرت شاه مدار حاصل نمودند
 مخدوم شیخ قیام الدین را نیز مقضای وقت چنین
 روی داد که یک مجلس باید دید پیش یا جمعی از مردان
 خود کبر متسل رسیده ملاقات نمود اما چون صفای اخلاص
 در باطن او نبود حضرت شاه مدار را عزاز و احترام او
 چندان متوجه نکات بعد از سستی نظر مخدوم شیخ قیام
 بر قاضی شهاب افتاد دید که جوانی صاحب جمال با زیور
 آراسته در پیش سر آنحضرت استال با دلب تمام مکس را نه
 میکند گفت این جوان هم ظاهر اطلب حق خدمت میکند
 شاه مدار را این ادای پیموختن خواستی نیامد فرمود هر کسی

پس فراقی آید موافق نیت و خلاصی خود نتیجه می یابید
 کار موقوف بر نیت و خلاصی است آنچنان بر هر کس ظاهر
 خواهد شد پس مخدوم سلج قیام الدین صورت مجلس بزرگ
 دیگر دریافتند متحیر و متفعل بر خاست و حضرت شده بخانه
 خود رفت و در چند روز وفات یافت در شهر لکنو مدفون
 گشت بعده حضرت شاه مدار مسافت راه طی کرده در
 جویند قشربین برد چون محبت کالبی پس از تشریف
 بردن آنحضرت سلطان ابراهیم شرقی رسیده بود بمحور
 شنیدن خبر آنحضرت بکمال نیازمندی با جمیع اهل
 سلطنت آمده ملازمت نمود و معمول عنایت و انتقام
 آنحضرت آنحضرت کردید بعد از آن جمیع اهل شریعت
 خدمتس در یافتند مکر قاضی شهاب الدین ملک العلماء
 موافقان و متابعان خود بدین آنحضرت نیامد و میان

صداقت بر لبه در خانه فودوم در مجلس سلطان ابراهیم
 چیزهای دور از کار مذکور مینویسد اما سلطان ابراهیم اصلاً
 متوجه نیست از اینجاست نهایت حیران و متعجب می بود
 و از کثرت ظهور خارق عادات و کرامات دست بر می آید
 منافق و مدعی بجانب آفتاب ولایت حضرت شاه مدار
 دراز نمیکند و در هر شهر و قصبه که آنحضرت تشریف می برد
 با علماء ظاهرین قسم صحبت ناملازم می آمدند
 نهایت استعراق در وحدت و وجود داشت منزه صلح
 کل را منظور داشت ملطفت نمیشد و آنجا که غوغا و خف
 آخر خجالت میکشیدند صاحب را به ایمان محمودی میگویند
 که سبب مخالفت علماء ظاهر حضرت شاه مدار آن بود
 او علم دینی و معارف یقینی از روحانیت پاک حضرت
 رسالت پناه صیالیه علیه وسلم و علم تقوی کرم الله وجهه

اخذنمونه و کتب آسمانی حضرت امام محمد مهدی بن حسن عجله
رضی الله عنه خوانده و از اختلاف مذاهب گذشته و میر
حق رسیده این علما پس او طفل مکتب بودند و او قدم بقدم
حضرت رسالت پناه و ایما اهل بیت عمل می نمود و بعضی
اطوار او که موافق رای و قیاس مجتهدین نبودند از انبیا
علما و ظاهرا فقیهیده بحسب میگردید و با وجود این مقدم بر تمام
اهل عالم ظاهر است که در وقت حضرت نبوی صلی الله
علیه وسلم اصلاً اختلاف مذاهب نبود و مدت بسیار
که ایام خلافت بر حق موافق حدیث آنحضرت علیه السلام
مقرر شده بود **كما قال النبي صلى الله عليه وسلم اختلفت**
من بعدی ثلاثون سنة یبعث الله فیها خلافت بعد منی
تا سه سال است پس تا مدت بیست و نه سال و شش ماه
خلفاء را پس از آن بر مسند خلافت صوری و مخفی میگردید

بقدر و لایحه

بود هست و خواهد بود ز ما تا یمانی بدانند و فردا پس فردا ^{نشد}
 حکما قال الله تعالى وامتاز اليوم ایها المجرمون خلاصه کنند
 مجرمان را از مخلصان از سیر مخلوق رفیق و اجتناب و فریق ^{نشد}
 که روز بعثت ایشان یکدیگر آمیخته بدر آورند امروز آن
 آن مجرمان را از مخلصان خلاصه گردانند تا سعید و شقی ^{نشد}
 و در عالم خدا یگان ایشان عیبط اند این را رسد که العلماء
 ورثه الانبیاء خوانند و مردمان باندک علم مغرور اند
 و باندک زهد سرور اند و باندک سکر مشکور اند و توان
 کرد کل مبسر لما خلق له علمی که آن یار در تحصیل کمال
 بواسطه آن علم بر اسرار این مرتوان رسید زیرا که مع
 این علم دراز است درین مسطور آن علم فوخته
 شد که علماء و ظاهری طاقت شنیدن احوال حقایق
 ندارند زیرا که بر برونند از حقیقت این معزراه شریعت

مغلوب کنند و بعضی اولیا مستملک درین راه گشته
شدند بطلب و مقصود نرسیدند که بدین مقام العلماء
ورثه الانبیاء نبودند و علم با نواح است اگر دینی مختصر
بیان کنم دراز گردد و مقصود از جمله علمها عالم معرفت
بارتقا (عز اسم است چون بعضی علماء ظاهرینک
دانستند که آن علم بی دستگیری مرشد حاصل نمیشود و بی
صفا باطن آن در بسته نمیکاید و در نحو آن استعداد
سلوک صوفیه اهل صفا ندیدند لاچار در تحصیل علم
ظاهری مشغول شدند غم فیه بردند آخر العالم حجج الکبر
دیدند مع العلماء و ورثه الانبیاء این باشد حکمی که آن
برادر دارد از کرب بسیار و کد بیلما حاصل نموده است
و در علم ورثه نه رنج است و نه محنت هر چند در نظر اهل
عالم رنج در آید اما محض مواهب الهی و از کارخانه نامتناهی

و بهر آن مقام

و هر که آن مقام حاصل است از عرش تا نری زیر پای
 اوست بهشت بخشان و طریق اشیا مان درگاه اند از
 صلب پدر در رحم مادر بمرآت آمدند و علم آدم الاءماء
 کلاماً ثم صغر منهم علی ملائکته فقال انبیونی باسماء
 هؤلاء انکم صادقین این اند و پس مصطفی صلوات
 علیه وسلم قومی دروین بوقد چون سلطان نو ذاک
 لما خلقت الافلاک و لما اظهرت الربوبیت مرتبه
 و مقام و منزل این نزد حق سبحانه تعالی بلند و دید و دید
 پرداخت و از حق تعالی بر عباد خواست اللهم اجمع مسکینا
 و امیتین مسکینا و اغنی فی زمره المساکین فم
 من فم و السلام همچون این مکتوب بقاضی شهاب الدین
 رسید از مطالعه آن نهایت حیران و سرسیم کلت اما
 آن خوراکاری را یکی که نتوانست از سر بر ساخت

خواست که حضرت شاه مدار را بطریق ضیافت در خانه خود
طلبیده ملازمت نماید و از حجاب موهوم بدر آید این بیت
بخدمت آنحضرت نوشته در خوارت اسند عفو **ست** ای
نظری آفتاب هیچ زیان داردت اگر در دیوار ما از تو
منور شو **حضرت شاه مدار که مکاشف عالم صورت و مخ**
بو این ادای قاضی را دریافت که از راه لصلی و اصفیاد
نمود است بنا بر آن تغافل در زید و این بیت در جواب او
نوشته فرستاد **س** پر تو خود سید عشق بر همه تاید و یار **انک**
بیک نوع نیست تا هم کوهر شو **چون قاضی شهاب الدین**
که این مقدمه را پس نیامد مضطرب گشته بخدمت میرسید
اشرف جهانگیر رسانید رفت و تحقیقت این صحبت معروف **ست**
آنحضرت کلمات صوری و معنوی حضرت شاه مدار
مفصل از قرار واقع خاطر آن قاضی عفو آگاه ساخت

و از راه مهر فرمود که صلاح کار شما درین راست که بلا توقف
 بطریق نیازمندی و اضلاع بخدمت حضرت شاه مدارفته خدر
 تفصیلات در خوارت بکنید و هرگاه آن یکانه آفاق را معلوم
 خواهد شد که نماز پیش این در ویل انزف یعنی آمده اید بهما
 مهر و توجیه در حق شما خواهند فرمود پس قاضی شهاب الدین ظاهر
 و باطن خود را از سبب انزف شسته بکمال نیازمندی و احتیاج
 آمده سعادت ملازمت حضرت شاه مدلل دریافت و تفصیلات
 کدملته را خدر خوارت و آنحضرت که غیر از نیوه شفقت
 و مهر طرز دیگر ندانست نهایت دلداری و توجیه فرموده و فرمود
 خوشوقت سافت از ان روز قاضی شهاب الدین نیز در روز
 معتقدان و مخلصان داخل کلمه سعادت مندی داری حاصل
 نمود پس جمیع اهل شهر و دیار چون بویکیار روی نیاز بخیریت
 میزگان آنحضرت آوردند و حضرت شاه مدلل از کثرت خلق

منتظر بود اکثر اوقات در گوشه انزوا میکرد و انید از آنجست
از جوینور برآمده معاودت بجای مقام متبرکه مکنیو فرمود
سلطان ابراهیم نثره و میر سید در همان مفتی و قاضی ستمار لاری
ملک العلماء و جمیع اهل نثر از کمال نیاز مندی بخیر متبرکه آنحضرت
رسیده در خواست اقامت بخود حضرت شاه مدار فرمود که از
شفقت شما عزیزان احسانم دارم چنین دارم و شما داخل
ثواب شوید ولیکن احوال ما را معذور باید است از این راه
بعد از چند روز باز یک سر حرکت دریافت صحبت در نهادن
واقع خواهم شد پس لاجرا جمیع اعزّه بر فافت سلطان ابراهیم
حضرت شدند و آنحضرت روانه مکنیو کردند جوینور
شهر لکنو رسید باز درون شهر رفت بندی که بر لب آب
کوتی واقع است در آنجا فرو آمد جمیع امانه و مولا لکنو
رسیده سعادت ملازمت دریافتند بعد از آن یک پهنه

پیر پناہ پور ایس حضرت شاہ مدار آورہ از کمال حجر در خواست
 دھانوا آنحضرت از راه کرم بخش فرمود کہ این شہر حوالہ سلخ محمد مینا
 شدہ است پیر پناہ ایس منار الیہ ببرکہ اوصحت این پیر بردہ
 او وقوف است پیر زن محمد لانت سلخ محمد مینا کہ کسی است
 و کجائی یا شد ہر کہ در ان ایام حضرت مخدوم سلخ محمد مینا نور دہ سال
 یوسف و بنیامت پیر پناہ جارب کہ مرقد مخدوم سلخ قیام الدین
 مینمود و ہیکس بر کمالات وی مطلع نمود ہر کیف چون وقت
 رفتن ہو تو لھبت حضرت شاہ مدار و مخدوم سلخ قیام الدین
 بسبب قاضی شہاب قدوائی آن قسم واقع شدہ بود صناعہ
 سابقا درین اوراق گذشت درینولا حضرت شاہ مدار خود است
 کہ از کمال کرم بخش تلافی آن مرتزب رسید قاضی شہاب
 مخدوم در حق مخدوم سلخ محمد مینا نوازشی فرمایند و اورا مفاخرت
 صورت و معجزات بخشیدہ بجای مخدوم سلخ قیام الدین نصب نمایند

پس قاضی نصاب را پس حق طلبیده جای نماز خاص خود خواند
 و فرمود که این را در فلان محله ببر که شیخ محمد مدینه بنور خود را بنام
 همراه طفلان بازی میکند و او را دهی منی برسان و این را
 بده و بیاویز که حضرت حق سبحان تعالی خدمت نکرده و اله
 در حق پرانی بر زن دهایی که ثفا کار و بدیهای تو موقوف است
 قاضی نصاب بکمال توجه و اخلاص بیغام آنحضرت مع تبرک جای نماز
 شیخ محمد بنارسانید شیخ محمد بنارسانید بنامیت خوشحال
 کسسته کمال نماز منی و قواضی از حدزیده خدمت قاضی نصاب
 اللهم غفره بجهه ملک الله یا آوردن جای نماز را بر حق نماز دست
 بردارند و گفت ای از برکت اینی جای نماز حضرت شاه
 پرانی بر زن را شفا بخشی در ساحت آن بهر کمال خیر باز آمد
 و شفا یافت از آن روز شربت کمالات مخدوم شیخ محمد بنار
 توجه حضرت شاه مدار در تمام هندوستان مسایع کرات و حاصل

بوی قولا متعارف داشت دریافت چنانچه تا امروز حکامالات و بزرگ
 محضوم بلخ محمد بنابر همه خلق ظاهر است پس بعد از آن حضرت
 شاه در لایق کنان در مقام متبرک مکنور فریض برده باراد
 طایبان و مریدان صادقان اهل حق استخوان کشت و کم کشتانی
 بادیه ضلالت را هدایت می خشد و ثمرت حکامالاتی از بزرگان
 تا غرب قرار سید و مردم از هر طرف روی نیاز بخیر متسلسل
 آوردن گرفتند و مکنور قیده حاجات نیازمندان حق
 برست گردید و از اتفاقات حسند دران ایام قاضی مسلم
 که جامع علوم وقت بود با صد طالب علم بحاث و بطریق مکتب
 بخیرت آنحضرت رسید و حضرت شاه در از سببی از
 آمدن او بپیریدان صاحب کمال خوف منشا دل او رسید
 جمال الدین المشهور بسید محمد بن سید احمد بادوبای و قاضی نهاده
 قدوائی و غیره که در قنای توحید مستغرق بودند و حال بغایت

قوی داشتند این را تا یک مرتبه فرموده بود که قاضی سلطان بخت
 اینان و مباحثه می آید هیچ یک از شما مزاحم مقام او نشوید
 من بطریقی او را براه خواهیم آورد بهر قسم قاضی سلطان باشا کلاه
 صف آیین ملازمت خود و از فایده خود علم که در بر داشت
 بالغور مسله وحدت و عجم در پیش آورد و بطریقی که اتفاقاً
 از باب تصوف درین مسله مقرر شده است خلاف آن دلائل
 میگذرانید و حضرت شاه مدار از کمال بر داری و پیرامیدان
 وسیع گذارند بود و صفات دلائل علمی میگذرانید تا هفت روز
 هفتی بحث در میان بود است چون سخن در نهایت مرتبه
 توصیف رسید آن زمان حضرت شاه مدار را غیرت عالم اصرار
 در کار شد و حال قوی رونما کرد دید پس بر تفعه از روی مبارک
 خود برداشت و بلسان وحدت میان فرمود که ای طفل مکتب
 نیک نگاه کن که پروردگار ما واحد است و در جمیع الیا محیط گرد

در حق این عالم

فرمونی این کلم جامع وقایع اصناف قاضی مطهر مغلوب
 کرامت ولززه در اندامی افتاد و بچ اختیار سر سبزه نماده
 در دریای توحید چنان غوطه خورده که ناله سبزه روز صبر
 از خوفندالت و سزا کردن جدا هموس افتادند بجز از
 سه روز شاه لاله را امر شد که آب بقیه همارت مارا بردار و بر روی
 قاضی مطهر و سزا کردن ط با فسان چون بحال خود آیند
 آنها را بپس مایا رساله الا سرزمینی آوردن آب برداشت
 و بر روی آنها افتاده و موی را ساخته بخیمت آنحضرت
 آورد حضرت شاه مدار باز بر قعه برداشت قاضی مطهر
 با سزا کردن سرزمینی نیاز آوردن توبه کرد و برف ارادت
 منزه کردید پس سید جمال الدین و سید احمد بادبای را فرمان
 که قاضی را با سزا کردن چند روز در صحبت خود نگاه دارید
 که اصطلاح این طایفه را بفهمد بعد از آن مناورا بتغی باطن

مشغول خواهم ساخت الغرض بعد از چند روز قاضی
مطهر بطرز موفقیه اهل صفا مشغول ساخته میرنبد و تکمیل
رسانید که اوصاف صاحب در آن در کتب و عالمی را بدست
بخشید و بعد از ارادت آوردن قاضی مطهر اینتر حکام محول
و دیگر ضلایق پیشمار در صله ارادت حضرت شاه مدار در
آمدند و هر کسی موافق استعداد و فو بلا و ذوق و محظوظ گشت
روزی آنحضرت بر مسند ارشاد فلسفه بعقد و میدان صاحب
کهای بنده متشخص حاضر بعقد که چند هزار کسی از قریات نواحی
ملکنی و متفوج آن از کهای حجاز و سمرقانی نیاز آورده در
طوالت نموده که بر سر مایان آفت و با نازل شده است و چندین
هزار کسی تا این زمان مرونده و هر روز می میرند آنحضرت
صاحب ولایت این دیار است در این وقت در ماند که بر
اهوال موقوفه فرماید که ازین بلا نجات یابیم حضرت شاه مدار

سایه فوقه

ساحتی فوقت نمود روی بجانب قاضی شهاب قدس سره آورد
 فرمود که این مردم حاضر اند بر فلان بلندی رفته منقول
 و باینکه که بر اینها مسلط شده است بر دار قاضی شهاب
 که محبوب ترین مردمان آن حضرت بعد سر بزرگوار آورده
 بر خاست تمام ملائقی حیران شده که این مرد و چکار فهم کرد
 باری بر آن بلندی رفته شبانه روز آنجا منقول ماند بعد از
 روز کدو و خیار عظیم پیدا کرد چنانکه تمام عالم تاریک
 و در میان آن کدو و خیار یک لاله آتشی تنه خود را گرفت
 و مانند برق حسته بر آید روی قاضی شهاب رسید قاضی
 شهاب که عینی شهاب بود از خلیه خاک دهنه و اکو
 آن شعله آتشی را فرو برد و آن کدو و خیار را پدید آید
 قاضی شهاب از آنجا بر خواسته در جای محمود خود رسید
 اما در شکم او در پیچ عظیم پدید آمد و امان این مقدر

بخدایت حضرت شاه مدار رسانیدند آنحضرت فخر
 برده دست حق پرست خود بر یک قاضی شهاب فرود آورد
 و فرمود که بابا شهاب شاید شعله آتش فرود که آن
 فی الحقیقه و با وجود آنکه که حق تعالی ترا صحت بخشد و ضلالت
 از آن بدیجات یافت حالا بر ضیق و صبری بخواب از آن
 روز قاضی شهاب خود را با او باز دلقب داد و ثروت
 کمالات او در تمام هندوستان شایع گشت و روزی
 جمیع مریدان کامل حضرت شاه مدار که در خدمت حاضر
 بودند میان خود با هم آن فراق گرفتند که هر کسی بای خود
 بجانب حجره خاص آنحضرت دراز کند یک انزف برده و حق
 قاضی شهاب از سرست و دیگر بای خود بجانب حجره آنحضرت
 دراز کرد جمیع مریدان او را گرفتند که یک انزف باید دل و دهن
 گفت و گویان که حضرت شاه مدار از حجره برآمد فرمود بخواب

میدانان حقیقت حال عرض نموده آنحضرت از کمال مهر و مهرنای
 فرمهاد که بگذارد بر سر و پای شهاب برابر است بفرموده او در فتای
 توحید مستغرق گشته است در سر و پا فرق نمیتواند کند بزرگ
 درین باب گفته است ما است العتیم فقهارا التماسیم
 از خفایت مسکین سر و پا را التماسیم و اکثر میدانان آنحضرت
 چنین حال داشتند مفضل تا کی نوری درین اثنا متواتر
 حواری سلطان ابراهیم نرق و جمیع امر او را کابر نهر جوین
 با تحفه و هدایا مستملی بر استیاق ملازمت رسیدند چون
 آنحضرت و اهل سر جوین و کریم به بابران بموجودی در کوه
 آنجا و متوجه آنجا نب گردید و چون فریب نهر لکنور رسید
 محذوم پنج حجره میبایستند کرده استقبالیان نعم از کمال اخلاص
 آنحضرت را در شهر برد و چندان خدمت و نیاز مندی التماس
 ساخت که زیاده از آن متصور نباشد آنحضرت نهایت قناعت

گشته فرمود که سلخ محمد مینا استحقاق آن دارد که صاحب
 ولایت اینی میتوان گفت از آن روز محزونم را صاحب
 و هویت گویند پس محزونم سلخ محمد مینا را با بی خطا و
 ممانعت فنی است از فاضلی محمد متوجه بطرف قضیه کنتور
 کردید و حقیقت فاضلی محمد کنتوری آنکه بنقل متواتر و معتبر
 بتحقیق پیوسته است اینست که پدر علیق را و از بزرگان
 اکابر قضیه کنتور بود است چون از تحصیل علوم ظاهری فارغ
 گشت آن زمان بجهت دریافت ارادت طریقت مجتهد
 حضرت محزونم سلخ ابو الفتح جمیع در شهر جوینور رفت
 و برفراز ارادت سمره ماند کردید در آن وقت فاضلی محمد در
 چهارم سلاک همراه پدر رعبه و زید و دیگران و این محزونم
 سلخ ابو الفتح بود که بنده زان نیز در وزارت ارادت
 دارد محزونم ساعتی توقف نمودند همه که نصیب ارادت

این از ملامت

این بر شام جای دیگر تقدیر شده است بعد از چند مدت حضرت
 شیخ بیع الدین نام عارفی کامل از جانب بالادست
 تشریف خواهد آورد بر تمام دید آن بزرگ خواه شد و میرسد
 ارسال خواهد رسید این بر رانیک تربیت یکسید که تمام
 خاندان لما از سبب کمالات این پروش خواه شد پس
 از آنروز بدین در تربیت او مشغول گشت و در آنکه
 مدت او تمام علوم نقل و عقلا تعلیم نمود بعد از چند ایام
 که بدین وفات یافت قاضی محمد بجای پدرش در
 تدریس علوم مشغول گشت و قریب له صد طالب علم در
 مجلس درس او استفاده میکردند درین اثنا حضرت
 شاه مدار بقصره کنتور تشریف برد و مسجد جامع که بر
 قاضی محمد بوده است آنجا فرود آمد و آنحضرت را رسم
 بود که چون پیش نماز عروسی متقی و صاحب دل حاضر نمیشد

گرفتار است احتیاط نماز در حق خود تنها ادا می نمود آنحضرت
نماز عصر تنها میکردند که قاضی محمود نزع را کردند و مسجد
رسیده ضیاع متغیر گشت و بهر نوع نماز عصر با آن کردان خود
بجاء است ادا نمود پس آنحضرت آمد و به حبس علم در باب
نماز جماعت شروع کرد آنحضرت هم تبسم کنان جواب
عالمی میفرمود رفته رفته سخن بلند شد آنحضرت بر قوه
از روی مبارک بر دلالت بلسان و حدت بیان فرمود
که قاضی ملک قرآن مجید خوانده که چندین خوشایند میگوید
قاضی میگوید من از قرآن میگویم فرمود قرآن بیار چون
قرآن آورد یک یک حرف نرید تمام اوراق مفید بود
در آمدند قاضی محمود نهایت مصطاب شده بدو دست و پا
کردید و بر سیدر اسماض نام دارند آنحضرت فرمود بدو این
میگویند از زبان قاضی را و صورت مخدوم شیخ ابوالفتح جوهری

یاد آمد و از خواب بیدار گشته به اختیار سر در قدم آن
 حضرت آوردن التماس ارادت نموده آنحضرت فرموده اند که این علم
 فراموشی نیکه من هرگز فرامید نمیکشم که العلم حجاب الایم و راقع نه
 قاضی حیران و سرالیمه کرات که عالم را بطور فراموشی تو اندر پس
 بعد از تجرد و نیاز مندی بسیار حضرت شاه مدار سمرقند شده
 اندک لغای و همنه مبارک صوفیه که اکثر اعظم بود بنکرات
 شهادت بر زبان قاضی محمود مساس فرموده تمام علوم که حجاب
 راه او گشته بود در ساعت فراموشی شد پس بعد از سه روز
 او را میدید کرد و برفت حالت منغل باطن منغل که اندک تو گوا
 بجای آن علم که حجاب معلوم شده بود او را علم لدنی و ظاهر بود
 و از همه بقیه حضرت شاه مدار کوی سبقت از کاملان ارباب
 طریقت و حقیقت در رعب و چون آنحضرت متوجه جانبی جنوب
 کردید قاضی محمود سبکبار ترک و تخرید کامل نمود در آن سفر همراه شده و اول

حالا بغایت قوی روی داد مسیح و چه باد آبیا منعم و کاهن
چنان حرارتی چون شعله در سینه پخته او پیدا میکند که قریب
سویشتن میرسد و چندین سالک آب بر روی او میریزند اما حرارت
نورانی نیست آنرا بر از ریاضات و مجاهدات بسیار
فکری روی نموده و لیکن از مسیح و دیگران خلاص نموده و آن
حضرت نازیداری او بسیار میکرد و میفرمود که آمدن من
در هندوستان بکثرت ارسال اینم در عایت قد و واقع شده
بهر کثرت چون حضرت شاه مدار قریب جو نور رسیده سلطان
ابراهیم نثره و میر صدر جهان و قاضی شهاب الدین باجم
اهل شهر استقبال نموده و آداب خدمت کما حقه بجا آورده
با سخن از تمام آنحضرت را درون شهر بردند و حالتندی
دارین حاصل نموده پس چند سال آنحضرت بسبب روضه
اشغال و اضلاع آنجا و مذکور و بکثرت تکمیل حضرت بیان

در این زمانه

در جویند و توقف فرمود و علی بن فضال را رساند آن یگانگی
 مستفید گردید و در بی مرتبه از تشریف آوردن جویند
 چندان از دحام خلق و کثرت مریدان واقع شده که در
 نمی آید هزار هزار مردم بسیار روز گردیده مترکه آن حضرت
 پروانه وار خود را تا رخصت می نمود چرا که اکثر اوقات
 آنحضرت در خلوت یا مع له وقت مرهوف بود و کمتر از
 جرحه بیرون می آمد مگر در اوقات معینی چون یکپاسی
 روز می برآمد یکت دلاری ارباب محبت و اهل خانه
 بر در جرحه حاضر می نشست و اقامه می نمود و وقت
 زوال باز در جرحه می نشست و خلوت متغول می گشت و بعد از
 نماز ظهر بیرون می آمده نیاز مندان را مفید می بخش
 و نماز مغرب و عشا را در فرمود باز بمنزوی می گشت
 و در هر جا که تشریف می داشت همین رسم معمول بود و در

مرتب و سیمه مداریه آن حضرت اکثر اوقات در اسمعرا
 استعمال باطنی معروف بود بنا بر آن بر عبارات و وظایف مختصر
 اتفاق نموده چنانچه در معلق ثمه فریضه و سنت موعده ادا می نمود
 نوافل تنها نماز تنجید می گذارد و بعد از ادا ی نماز تنجید بکشد از
 و در وقت بار اسم اعظم مجرب التاثیر یا بدیع العجیب
 یا خیر یا بدیع می خواند و این اسم اعظم محل خاصی حضرت
 را ملاک است هر که با ترتیب و شرایط از اجازت برسد
 چند اربعین عمل نماید حقیقت عالم ربیب و همیب و سیم و کیمیا
 بروی مکتوف گردد و بعد از نماز فجر فوف و نه اسماء و اله تمام یکبار
 خوانده متصل آن دوازده بار دعا و بیستم می خواند و تقاضای
 حاجت کثرتی فرماید که این دعا در هندوستان که صحیح
 نمیدانند من ترا اجازت میکنم و دعا مذکور فاک کتاب
 انجیل است و درین سلسله پیوسته عمل است و بعد از ادا ی

نماز نماز

تا نظر به یک اسماء اعظم سه مرتبه خواندی و بعضی مریدان را
 طریق دعوت اسماء اعظم نیز فرمودی و بعد از نماز عصر فاتحه یا
 تسبیح هفت یا رو بعد از نماز مغرب و عشاء عزیمت کبیره بنابر
 فرمود کبیره در محفل اقامه علیه السلام مندرج است خواهی
 و یا شیرات در مد باب بسیار دارد و بعد از نماز عشاء یکبار ختم
 دعای حجاب تاثیر بیغنی میجوین بیغنی او را از روغت
 پاک حضرت مرتضی عا کرم له وجهه پیوسته رسیده بود
 از آنکه درین سلسله بسیار معمول و تاثیر است و مریدان
 میندیشدند که هر روز که جلای تشریف میفرمود و دراز کار
 مذکور کلام انبیاء تلقین میکرد یعنی لا اله الا الله و یسبحون و یصلون
 الا الله و در ذکر اراه که آنرا درین سلسله نبوی نیز گویند
 لب بر بسته با و از بلند تا و هم در ارا ده میکند مانند تا انکه از
 هویت در دل مدور بدل صنوبر در دل نیلوفر قرار گیرد و در شغل

خفی مدار نیزگان این سلسله بر اسم ذات است یعنی از حد
 و در نهایت کار نمود حسب درم به تصور مقام محمود او به بار
 ده القلوب است لکن مغفول میوند تا آنکه از مقید برطلوب
 نماید ذکر ذکر نور کرمه ز سر تا با هم مذکور کرمه و بتغییر
 در آواز گویند در این سلسله نهایت مقید و مفید است
 هم در عبادت و هم در وظیفه و هم در از کار و هم در افعال
 یکم بی تصور آواز گویند ضایع نمیکند از حد و لغوی این تصور
 در اکثر سلاسل معتبر و کار کرد است تعلقی بجلد در الغر فی الترتیب
 ترابط و محمل وظیفه مذکور و طریقی کرب از کار و افعالی
 معلوم این نیازمند کاتب حروف عید الرحمن جلیق را کتب
 ظاهر از خدمت حضرت شیخ عید الرحمن قدوائی رسیده است
 و این نهاد از خدمت حضرت شیخ ابو الفتح قدوائی رسیده به
 و این نهاد از خدمت شاه عالم مداری و این نهاد از خدمت

لکمه لکمه

شاه سمداری و این نامه از حضرت شاه میران مدار
 و این نامه از حضرت شاه منتهامدار و این نامه از حضرت
 قاجار کنوری و این نامه از خدمت حضرت سلج
 بیگ الدین الملک بیه مدار قدس سره رسیده و کتب
 باطن این فقیر کاتب حروف را از روحانیت پاک
 حضرت قطب المدار قدس سره بواسطه نیز رسیده
 و بر قدر استغفار خود بران محل نموده آنچنان یا ترتیب
 و شرایط پیش از تصنیف این رساله در او را در حقیقت
 مستخرج ماضی بگویند بران درین محل مکرر نوشتن مناسب
 ندیده هر که طالب اینکار خواهد بود در او را در حقیقت دیده
 با جازت مرشد حامل عمل خواهد نمود و بعضی علم نوار
 چنانچه حقیقت بنمای ظهور عالم و فناء آن بحسب
 صورت و کیفیت عالم ارواح و عالم مثال و احوال و احوال

دوره از دوار عالم و تمامی آن و دیگر مقدمات غریب و
 احوال عجیب که از فیض انوار روحانیت آنحضرت برین فقرگان
 حروف منکشف گشته است آنرا نیز درین محل نوشتن مناسب
 ندیدیم بکریف کمالات حضرت شاه مدار قدس سره نیز
 ازان است که در قلم آید باز آمدیم بر مرصع طلب اول چون حضرت
 شاه مدار قدس سره چند سال با جمعیت صوری و معنوی
 در جوینور گذرانید و از تربیت و هدایت طالبان و مولیان
 فارغ شد خواست که باز بجانب مکنور رتبه نماید سلطان
 ایریم نرغ و جمیع اهل جوینور و خلق آن دیار را جدا
 آنحضرت نمایند و نوار پس آمد و هیچ نوع غمخوار نشدند
 که آنحضرت از اینجا انتقال فرماید و میگفت چون اینطافه
 در امور ما مورد بامداد میباشند حضرت شاه مدار خواه
 ناخواه آنجا را بطریقی تسلیم بخشیده روانه مکنور گردید

و چند روز بخت ترمیت و مفارقت قاضی محمود قضیه
 کنتور توقف واقع شد و ارباب ضلالت را هدایت
 می بخشد روزی وقت خوش بود در حق قاضی محمود
 نواز شهما و بخششها میفرمود او کتبی نموده عرضی
 داشت که از توفیق آنحضرت جمیع مطالب صوری و معنوی
 بنده و خواه میسر شدند ملک یک تمنا در دل مانده است
 اما لذت نیست و هنوز نمیتوانم بزبان آورد آنحضرت فرمود
 که وقت رحمت است هر حاجتی که دلالتی باینجا دارد
 محمود التماس نمود یک پیرانچنان میخواست که صاحب مقامات
 و احوالات مثل آنحضرت باشد حضرت شاه مدار فرمود
 شد و فرمود که حضرت حق سبحانها یک پیر رسید بمن عطا
 فرمود بود اما من متاهل نسلم آن پیر تو مبارک باشد
 ان شاء الله همچو ما خواه شد و نام او متها مدار باشد

که مدار متها و متها مدار قاضی محمود ازین خطایا نهایت
خوش دل کشته سجده ملکی آورد و مفارقت از دل
و ابد حاصل نمود پس اهل مجلس اور مبارک باد گفتند
بعد از چند ایام آنحضرت متوجه بطرف مکنپور گردید
وقاضی محمود را از کمال مهر و در قصبه مکنپور گذشت
فرمود که احوال تو در اینجا با من بعد از ولادت متها مدار
آن مردن پس من خواهی آورده که امانتی بکند
آن فرزند رسالت خداوند الهام حواله تو فراهم نمود قاضی
محمود سریر زمین آورده حضرت شد و آنحضرت با محظوظ
و کرامت در مقام متبرکه که مکنپور تشریف برده بمدرایت
خلق آن دیار مسئول گشت و مردم ارباب حاجات
از هر دیار آن چندان مجتمع گشته بودند که هر دو پیش مکنپور
از کثرت خلایق که راه غریب رفت چنانچه احوال در ایام

ای کفر

حوسنی حضرت مردم از هر طرف آمده جمع می‌نمودند
 تصرف ولایت حضرت ساه مدار در وقت صیانت
 و محامات بر ابراست و قاعلم بایه است یک نفر
 بلکه در ترقه چنانچه بزرگ خوشی گفته است اگر کینه
 بر سر باد کرد جراح مقبلان هرگز نمیرد پس بعد از
 مدت سه سال قاضی محمود از کهنه آمده بفراف زمین
 پس موقوف کردید و موقوف ولادت متهمان مدار بعضی بنام
 آنحضرت نهایت خوشحال شده دهان و خیر در حق رو
 مبذول در دست و نواز شها فرمود روی مبارک بچای
 حاضران مجلس آورده بلسان نادران قضای ایله
 راند که هرگاه فرزندی متهمان مدار در عالم وجود ظهور
 پس احوال ما را می باید که در پرده لوم چرا که درین عالم ما
 دیگر کاری نماند ازین کلمه فراق نماند ضمیر محمود دیگر یاران

محرم اسرار که سخن جمال ولایت آخفت بفرقه اختیار
 نغز زبان مدح و ستایش در قنادن و زار زار میگردیدند و تمام
 اضطراب و بیطاعت آنها را میزد پس بعد از ماستی
 آنحضرت از کمال مهر با جانب یاران محرم را از موبه سله
 فرمود که این ادا را از شما بسیار حجب است با وجود حق
 مجید خوانده این کما قال الله تعالی وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ
 يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحياء
 لکن لا تشعرون و مصطفی صلی الله علیه و سلم
 میفرمود ای تمام عالم است او چنین فرمود که اِنَّ اَوْ
 لِيَا اللّٰهِ لَا يَمُوتُونَ بَلْ يُتَقَلَّبُونَ مِنْ دَارٍ
 اِلَىٰ دَارٍ و شما خوف از صفای باطنیه را میدادید
 و احوال اولیای گذشته را میدادید که اینطایفه را موشیست
 مکر از نظر عوام مخفی میزد با اینهمه دانش و نبی باز اضطراب

۴۸
چیت خاطر حق جمع نموده بکار خود مکرر با سید و این دین را
هرگز از خود جدا نداشتند این قسم و صایا دل پسند فرموده باین
و اجماع نسکینی بخشید و باز گفت که شما را نیک معلوم است
که درین زمانه آخر صد سال که زیاده درین عالم
نیمه اند و ما را حضرت حق بیجا و نکار از نعم و فضل خود
یکصد و هشت و پنج سال در عالم کون نگاه داشت
از انجمله قریب سه و پنج سال در ولایت تمام بمبار
اجداد خود موسی و هارون صلوات الله علیهما گذرانیدم
و قریب اربع سال در دیار مکه معظمه و مدینه رسول خدا و نجف
علاء تقی بر پرده انواع علوم حاصل نموده بطریق صراط
مستقیم حتی الامکان سیر سلوک نمودم و فرین بنی سال
که در مالک هندوستان بصحبت و رفافت شما هست
و ذوق گرفتیم و درین مدت حضرت حق بیجا تمام جمیع بکار

و اثر پیری و حادثات زمان را بر من قدرت تسلط نداد و در سایه
نهایت بیخایت شوق از جمیع تفوقات ظاهری و باطنی محفوظ
دلمت و لما را بسبب در طو است این ضعیف با سر را پاک
صفحه بوجه حسن الشکر دانید پس لکن نعمت مذکور بر ما لازم
که بجا آرید و ما را بطور حقو بآن کریم کار ساز و قادر مطلق در نیاز
بپارید پس از بی کلمات روح افزا و دل صفا پسند و صحت
جمیع یاران محرم خجالت کشیده سر بر زمین نیاز آورده و ظهور
فهم حقوا لهما رنوم سنایی آن حضرت کردند بعد از آن و میرزا
بطریقی معروف در آن که از بعضی یاران شنیده می شود که آنحضرت
عالم نقل ارواح معلوم است فرموده آری من آن عالم را نیک
میدانم اما بعل آن مشغول اندم از بهر آنکه فی سبیل حق و موافق
استعداد هر ارواح و جودی بآن ارواح عطا میفرماید پس
هرگاه فی سبیل چنین نعمت و ظهور موافق استعداد روح انیک عطا

نموده باشند و مدت هجرت و یا بیجاها سال بآن وجه کرب کلمات
 صوری و معنوی گفته اند که از آنکه بود آن وجود محل تجلیات انوار
 جلالت و جمال ذات واجب الوجود که باشد و بواسطه طمع خام
 آن وجود کامل را که از آنکه وجودی ناقص حاصل نماید پس خود را
 خود ضایع کرده باشند بعضی مردم را من دیده ام که محل تقلید و
 گفته بودند و قید وجودی ناقص افتادند و افسوس می کردند و بر سر
 خوف خاک حسرت می افتادند اما چه سود باید که هیچ حاصل این
 قسم حوصله خام را بخود راه ندهد و جو دیکه حق سبحا و تعالی بعلم خاص
 حقیقی او بخیر فرموده است بر آن باشد و بکرب کماله کونش
 نماید و نهایت کار سالکان این راه رضا بقضای دلون و خود را
 و اختیار خود را از میان برداشتن است پس از آن روز جمیع یاران
 از حیثات صوری آنحضرت نا امید شدند و این مجلس در غره
 ماه جمادی الاول واقع شده بود و هفده روز دیگر آنحضرت

در قید و لجه مانده انواع فواید از هر مقام بیان میفرمود
و در حق مد طالب و مرید موافق استعداد آنکس نفع ارباب
مینمود و از سینه نوحه آنحضرت هیچ یک از صلا و سکری و بطرز
مخصوصی ظاهر نموده است چنانکه ان اشراک آن سکر در آن
سلسله باقی است و لیکن بزرگان ارباب تحقیق آن سلسله
بمقل متواتر چنان روایت میکنند که هفتاد مرید آنحضرت
از جمیع مقامات و احوالات گذشته بمرتبه تکمیل و ارشاد
رسیده بودند و اکثری از آن مقامات بعد از وفات
آنحضرت جای در مقام خوف بر مسند ولایت و ارشاد و تمکین
کشته طالبان و مریدان صادق را هدایت نمود بمرتبه تکمیل
میرسانیدند و انواع تصرفات و عارفی و عادات مثل جمیع
و اموات از این بظهور پیوسته که تفصیل آن طول دارد
درین مختصر کجای آن نیست و اثر ظهور ولایت این

تا امروز بر سر قد با برکت هر کدامی از ان مقبولان
 درگاه حضرت الوهیت موبد الوسا به حال ایان است
 چنانکه حضرت قاضی محمود و بر رسید او متها مدار در قصبه نیکه
 کنتور آسوده اند بمثل زندکاذ تصرف دارند و حضرت
 قاضی مظهر نیز بایست عظیم القدر بعد در شهر کالی زیاده
 اوست و حضرت قاضی شهاب قدوائی در موضع جدیدی
 خفته تصرف در ان دیار میکنند و حضرت شاه لاه
 که در ولایت کور بمکالمه آسوده است شری عظیم دارد و حضرت
 میر سید جمالی الدین المشهور رسیده چمنی که در قصبه هلمه قریب
 شهر بمار مسکن گرفته تصرف قوی دارد و حضرت میر سید احمد
 بادبای که در سیر و طیر نظیری ندارد در عین کولوا این
 نواحی شهر جوینو آرامگاه اوست و حضرت شاه جود
 مدار که در شهر آورده مسکن گرفته است و حضرت شیخ شمس

که در شهر لکنو آسوده است و حضرت شیخ مدینه صدیقی که در سر
 قصبه سندیله قرارگاه اورت و شاه سنگا بیکها که در شهر قنوج
 شهرت دارد و شیخ صاحب هذا القیاس کمالات و دولت بزرگان
 مسلم و سیه مدارب انظم من الشمس است محتاج به بیان ندارد
 پس حضرت شاه مدار قدسی بره در ایام آخر حیات خود
 هر روز بعضی از ان مریدان صاحب تکمیل را جدا جدا بنوبت
 در جای خلوت خود میطلبید و هر یک را ابوصیغه و نعمه محض
 مفتخر میکرد و تسبیح و مقامی بیکت سکونت او متعین میخفت
 و اجازت ارادت و ارشاد مع ضریقه خلافت و طایفه فرمود
 و بعد از ان تاریخ یازدهم ماه جمادی الاول منها فاعلی گفتور
 در جرد خالی پیش خود طلبید و در باب تربیت و ارشاد و تهجد
 نهایت تاکید فرمود و هر عمل و کسبی و اشغال که مخصوص آن
 حضرت بود بیکت متها مدار ترخیص نمود و آن دستار و پیراهن

و از آنکه مرد شریف از کارخانه الهیت بیست هزار رسانیده بود
 و مدت پنجاه سال آنرا در بر داشت و همان قسم مصفا و تازه
 مانده بود آن هر سه جامه را از بدن مبارک جوف بر آورده
 حواله قاضی محمود نمود و فرمود که این امانت ما را بعد از تربیت
 و ارشاد بفرزندی ساه متما مدار خواهی رساند که این
 خلوت فاضل خالصه نصیب اوست چون لازمی امور عظیم
 قایم گردید بعد از آن بی دامن محفوظی امر فرمود که چند کوزه
 نمبرید و آب دریای روان بر کوزه بیا ریزد آنها فتنه
 آب دریا آوردند پس فرمود که این آب در جره من کدائنه
 نما برون بروید که مردان شریف آمده کار سازی غل
 و تکفینی من موافق امر ایلی بی فکند آورد و هرگاه در راه
 جره جوف بخوف کساده لغو آید ز ماه این بدن غنمی را
 در جری جره زیر خاک مدفون فکند ساخت پس در روان

حجّه بدست آتی پرست حق پرست و بالحق منتقل گشت
یاران محرم و خادمان مخصوص بر در حجره منتظر بقصد عید از
چند ساعت آویزی از درون حجره برآمد که شاه مدار
مدان بخج پورست بعده مردان غیب آحضرت داخل
دادند و یک چادر و یک طلاه که از حاکم غیب آورده بودند
بدن لطیف آن محبوب آلباس لطیف پوشانیدند و آن
حضرت را بر تخت چوب که در حجره بود قرارانیده و نماز
بروی گذاردند مردان غیب یکای که فرستد بعد از آن
در وان حجره فوقه کسای ده گشت و نور در حاکم افتاد
بس یاران محرم و غیره مردم نماز عید آن قطب
ارشاد و انعمه موافق وصیتش با امان جامه در حجره
خاص مدفون ساختند وصال حضرت قطب الانوار
مسلح بدیع الدین الملقب بپناه مدار قدسی بره آفرین

بشیرت

بخانه تاریخ از دهم ماه جمادی الاول در سنه اربعین
 و شصت و شصت سلطنت سلطان ابراهیم بن قزلباش
 هندوستان واقع شد و تولد آن حضرت در سنه خمس
 و شصت و بیستم بهر لایت نام که بمکه روی زمین است
 واقع شده بود و یکصد و هفت و پنج سال عمر داشت و هنگام
 ازین نظم تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ظاهر نموده
 تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ظاهر نموده
 لا اوت تاریخ از اعتبار از طینت فروخته
 زمین یافت و بعد در مفسد و پانزده سالگی
 تا یکصد و هفت و پنج کی که لایق بود در مفسد و
 بهر بند و فاسد فروخته ازین ریاضی در آخر عمر
 نیز تاریخ وفات می بر آید محو در ذات مطلق
 آن نگار تا به بیع الدین شده شاه مدار سای

۸۳۲۶ بحرف مشهور شاه مدار

مد و خان حضرت محمد شرف الدین بهادر
بر شرف

۷۸۲

لغز استیلا بر سحر
چهار صد چهار و بیست و یک

تا غش اند آمد ز قیاب از حمال احوال ندان عین یار
و بعد از چند ایام محارت رفته متبرکه حب اکرم سلطان
ابراهیم نزهت با تمام بر میرسد در آن جو نور با تمام
رسید پس از آن وقت قضیه مکتوبی رقبه طاعت
حاکم کرد در رحمت الله علیه
مازه الرسالة مرات مدار من نهضت ففایق
و محارفة آگاه نادری هر طریقه مولوی معنوی سلخ
عبد الرحمن حلیق

KHUDA BAKHSI O.P. LIBRARY
PATNA
Prog. No. 3908 (Old Series)
Date 20-7-1955
Section .. Manuscript